بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسال ۱۳۲۶ بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن مورد اجرا گذاشته شد . طبق بند «ب» از سومین مادهٔ این اساسنامه کمک بفرهنگ و مساعدت بدانش آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جملهٔ مقاصد سازمان بشمار آمد .

برای تأمین این منظور با ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه مقرر گردید که یکروز در هر سال بنام روز سازمان تعیین شود و در سراسر کشور بوسیلهٔ فرهنگیان مراسمی انجام گیرد و اعاناتی جمع آوری شود .

از سال ۱۳۲۷ این رویه در سراسر کشور بموقع عمل گذاشته شد و بهر سال اعاناتی جمع آوری گردید که برای تهیه لباس و کتاب و هزینه تحصیلی محصلین بمصرف رسید و حتی دو خوابگاه مجهز در امیرآباد ساخته و بدانشگاه هدیه شد که اکنون محل زندگانی عده از دانشجویان شهرستانهاست و یکبار نیز متجاوز از یک میلیون ریال بمصرف طبع و توزیع کتب دورهٔ ابتدائی رسید . برای اینکه باز هم بتوان بفرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت بپیروی از علاقه و توجه شاهنشاه بتعمیم تعلیمات ابتدائی و با سواد شدن مردم سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت کتابهای دورهٔ ابتدائی را بخرج خود و بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند و میان دانش آموزان سراسر کشور اعم از غنی و فقیر رایگان و مجان توزیع نماید . اینک پس از مذاکره با وزارت فرهنگ فعلاً نه جلد کتب چهار ساله ابتدائی که متن آن بتصویب شورایعالی فرهنگ رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور باختیار وزارت فرهنگ گذاشته شده است . بدینطریق با امر مبارک شاهنشاه در راه خدمت بفرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی سیزده سال که از ایجاد آن میگذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده که مهمترین آنها فهرست وار ذکر میشود

۱- آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی - تهران .

۲- کانون کار و آموزش «آموزشگاه حرفه‌ای» - تهران .

۳- آموزشگاه تعلیم و تربیت نابینایان - تهران .

۴- بخش درمان کچلی - تهران .

۵- بخش پرتوشناسی «عکس برداری» - تهران .

۶- بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا - تهران .

۷- چهار شعبه کمک به مادران و کودکان - تهران .

۸- ناهارخوری باغ فردوس - تهران .

۹- ناهارخوری و درمانگاه سرآسیاب دولاب - تهران .

۱۰- ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه - تهران .

۱۱- هشت بیمارستان - نقاط مختلف کشور .

۱۲- شصت و دو درمانگاه - نقاط مختلف کشور .

۱۳- دو درمانگاه درمان تراخم - دزفول .

۱۴- پرداخت کمک هزینه تحصیل بعده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان - سراسر کشور .

۱۵- توزیع کتاب های چهار کلاس ابتدائی - سراسر کشور .

۱۶- کمک های نقدی - جنسی و داروئی مؤسسات خیریه دیگر - سراسر کشور .

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

کتاب از عوامل اساسی تعلیم و تربیت است و باید علاوه بر انطباق کامل با برنامه های تحصیلی از لحاظ مطلب و سادگی و عبارت دقیق و رسا و از حیث کاغذ و تصویر و چاپ نفیس و زیبا باشد تا نوآموزان را بتحصیل راغب و بخواندن و نوشتن مشتاق سازد .

متأسفانه در گذشته بعلت آنکه تهیه و توزیع کتابهای درسی اغلب با جنبه های تجاری و منفعت طلبی توأم بود چنانکه باید بنفاست چاپ و خوبی کاغذ و صحافی و تجلید توجهی خاص مبذول نمیشد و در نتیجه رغبتی در خواننده برنمیانگیخت و سودی ببار نمیآورد .

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که با عنایات و راهنمائیهای خاصه خویش فرهنگ کشور را پیوسته بجانب کمال هدایت میفرمایند رفع این نقیصهٔ مهم را توصیه و امر فرمودند کتابهای بهتری تهیه و بطور رایگان در دسترس دانش آموزان مملکت گذاشته شود . والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیهٔ سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی نیز که همواره در کارهای خیر و اموری که بهبود وضع زندگی افراد بدان پیوسته است پیشقدم اند ، بپیروی از منویات مبارک ملوکانه دربارهٔ چاپ و انتشار رایگان کتب ابتدائی بسازمان دستور اکید صادر

وانجام امر را بموسسه انتشارات فرانکلین واگذار فرمودند ، وزارت فرهنگ ضمن

عرض سپاسگزاری از این اقدام سودمند تا حدودیکه فرصت اجازه میداد در

کتاب اول تجدید نظر کلی بعمل آورد و آنرا با روش جدید تدوین و در کتابهای

دوم و سوم و چهارم ابتدائی نیز اصلاحات لازم نمود و کوشید که ضمن تعلیم خواندن

و نوشتن و حساب کردن بوسیلهٔ حکایات و مطالب راه و رسم زندگانی و شناسائی

محیط اجتماعی بدانش آموزان آموخته شود و روح ایمان و خداپرستی و شاهدوستی

و وطن خواهی در نهاد اطفال تقویت گردد و پایه تربیت مردان و زنان آیندهٔ

کشور بر اساس متین استوار شود .

بدیهی است وزارت فرهنگ در فرصتهای بیشتری که در پیش دارد تجدید نظرهای

دیگری نیز در کتابها بعمل خواهد آورد و ضمن مطالعات عمیق تر در بهبود کتب ابتدائی

و تنوع مطالب و سادگی و روانی عبارات طبق رشد فکری اطفال سعی بلیغ مبذول

خواهد داشت . دانش آموزان ایران نیز که برای نخستین بار همانطور که در سایر ممالک

راقیه متداول است کتاب رایگان در اختیار خود می بینند از این هدیه بزرگ

سپاسگزار و با کسب فضایل و کمالات معنوی و بکار بستن کتابات علمی خویش جبران

محبت بی شائبه سازمان را خواهند نمود . وزیر فرهنگ - دکتر محمود مهران

وزارت فرهنگ

توانا بود هر که دانا بود

کتاب سوم دبستان

۱۳۳۹

شرکت سهامی افست

نقاشی از محمد زمان زمانی

خطاطی از محمد سلحشور
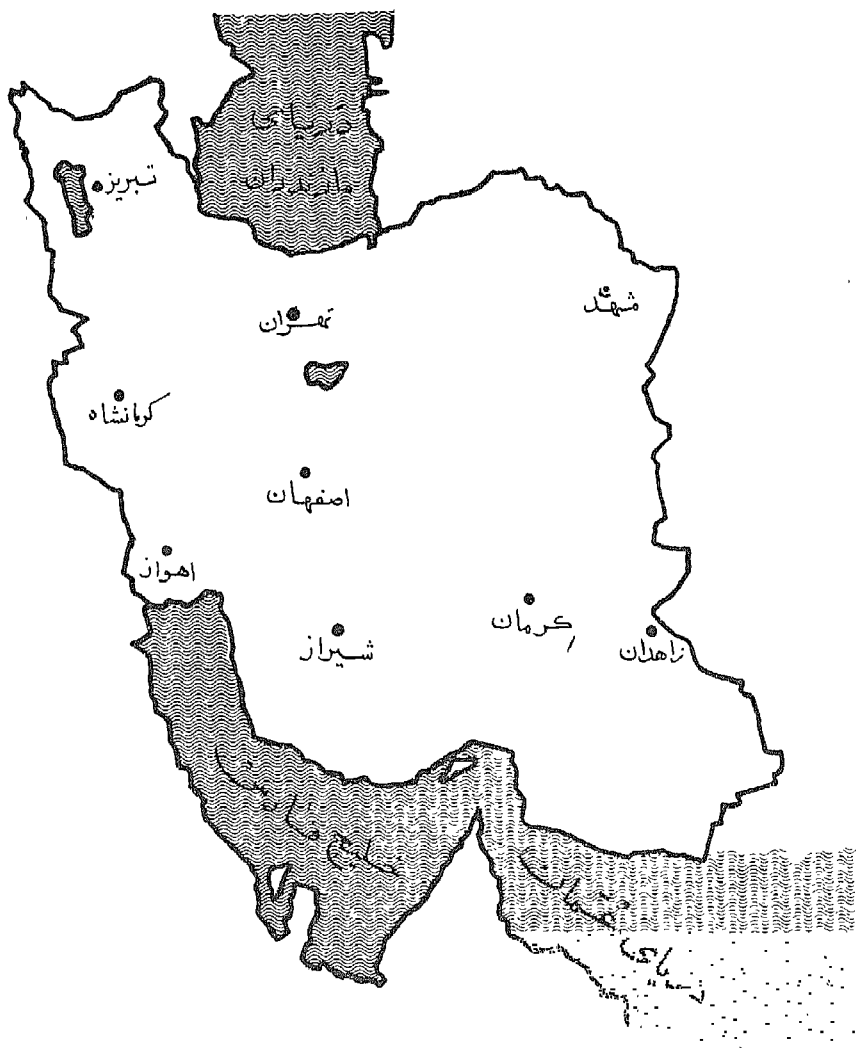
تبریز
تهران
مشهد
کرمانشاه
اصفهان
اهواز
کرمان
شیراز
زاهدان
خدا - میهن - شاه
ما پرستندگان یزدانیم ما همه کودکان ایرانیم
شاه ما محور سعادت ماست میهن خویش را نگهبانیم

ملک ایران یکی گلستانست | ما گلِ سرخ این گلستانیم
کارِ ما ورزش است و خواندنِ درس | همه از تنبلی گریزانیم
چون نیاگان[1] باستانی[2] خویش | راستگوی و درست پیمانیم
همه در فکر ملّت و وطنیم | همه در بندِ دین و ایمانیم
همه از یک نژاد و یک خاکیم | گر ز تهران وَرَ[3] از خراسانیم
همه پاکیم و راستگوی و شریف[4] | بی خبر از دروغ و بهتانیم[5]
اگر دروغی کسی بما گوید | ما از او روی خود بگردانیم
همگی اهل صنعت و هنریم | همگی اهل خیر و احسانیم[6]
از کسی حرف زور نپذیریم | وز کسی مال مفت نستانیم[7]
حالیا[8] بهر افتخارِ وطن | ما شب و روز درس میخوانیم

پرسش : ۱ـ وطن ما کجاست ؟ چرا ایران را دوست میداریم ؟ پدران ما چه صفتهای خوب داشتند ؟ ۲ـ اگر کسی بما دروغ بگوید یا حرف زور بزند چه میکنیم ؟

(۱)ـ پدران (۲) قدیم (۳) و ربعنی و اگر (۴) بزرگوار و باشرف
(۵) بهتان یعنی نسبت دادن کار بدی بکسی که آن کار نکرده است (۶) خوبی کردن
(۷) نمیگیریم استاندن یعنی گرفتن ، (۸) اکنون ـ این زمان

شاه

اگر همهٔ مردم ایران را یک خانواده مانند کنیم کشورِ ایران خانهٔ آنان

و رئیس این خانوادهٔ بزرگ شاه است .

شاه همچون پدری مهربان است و مردم بجای فرزندان او هستند .

شاه پیوسته بفکر آبادی کشور است و میخواهد که ایران بزرگ و نیرومند

و ایرانیان شاد و سربلند باشند .

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران است .

ما شاهِ خود را دوست میداریم .

پرسش : ۱ - اگر کشور ایران را بخانه ای مانند کنیم رئیس این خانه کیست ؟

۲ - چرا شاه را باید دوست بداریم ؟

صُبح

شب تاریک رفت و آمد روز — وه چه روزی چو بخت من فیروز[1]

پادشاه ستارگان[2] امروز — از افق سر برون نکرده هنوز

باز شد دیدگان[3] من از خواب

به به از آفتاب عالمتاب

یک طرف نالهٔ خروس سحر — بانگ[4] الله اکبر از یکسر

از صدای نوازش مادر — وز سخنهای دلپذیر[5] پدر

باز شد دیدگان من از خواب

به به از آفتاب عالمتاب

از افق صبحدم سفیده دمید — آسمان همچو نقره گشت سفید

با شکوه و جلال[6] و جاه[7] رسید — پادشاه ستارگان خورشید

باز شد دیدگان من از خواب

به به از آفتاب عالمتاب

(۱) خوش و مبارک (۲) پادشاه ستارگان خورشید است (۳) دیده یعنی چشم بنابراین معنی دیدگان چشمان است (۴) صدای بلند (۵) دلپسند (۶) بزرگی (۷) پایهٔ بلند

هر کاری شدنی است

از امیر تیمور[1] پرسیدند چگونه از سربازی بسرداری رسیدی ؟ جواب داد از سختی نترسیدم و هرگز دلسرد و نا امید نشدم و برای رسیدن بمقصود از مورچه ای سرمشق گرفتم :

روزی از دشمنان گریخته بویرانه ای پناه برده بودم و در عاقبت کار خویش اندیشه میکردم . ناگاه چشمم بموری افتاد که دانه ای بزرگتر از خود بدهان گرفته بود و از دیوار بالا میرفت و چون بنیمه راه میرسید دانهٔ سنگین بزمین میافتاد و بار دیگر مور بطلب دانه آمد و آنرا از همان راه ببالا میکشید .

شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش باز نایستاد تا عاقبت بمقصود خود رسید و دانه را ببالای دیوار رسانید . از دیدن این وضع امید در من پیدا شد و باخود گفتم من که از این مورچه کمتر نیستم ، بدین جهت تا بمقصود نرسیدم دست از کوشش برنداشتم

پرسش : ۱ - از امیر تیمور چه پرسیدند و او چه جواب داد ؟ ۲ - وی از چه سرمشق گرفت ؟ ۳ - نتیجهٔ این حکایت چیست ؟

---

[1] یکی از پادشاهان معروفست

باغبان نیکوکار

روزی انوشیروان بتماشای صحرا(۱) بیرون رفت . باغبانی پیر سالخورده(۲) دید که نهال می نشاند . گفت ای پیر نهالی که تو امروز می نشانی باین زودی بارور نمیشود که تو از آن بهره مند شوی : پیر گفت : دیگران نشاندند ما خوردیم و ما می نشانیم دیگران بخورند .

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خورند
چو بنگری همه برزیگران(۳) یکدیگریم

پرسش : ۱- انوشیروان بباغبان پیر چه گفت ؟ او چه جواب داد ؟

از سخن وی چه فایده میبرید ؟

---

(۱) بیابان (۲) مُسِن (۳) کشاورز

نتیجه حرف نشنیدن

گفت با جوجه مرغکی[1] هشیار | که ز پهلوی من مرو یکبار
گربه را بین که دُم عَلَم[2] کرده | گوشها تیز و پشت خم کرده
چشم خود تا بهم نمی بَرَدَت[3] | تا کله[4] چرخ داده‌ای خوردت
جوجه گفتا که مادرم ترسوست | بخیالش که گربه هم لولوست
گربه حیوان خوش خط و خالیست[5] | فکر آزار جوجه هرگز نیست
سه قدم دورتر شد از مادر | آمدش[6] آنچه گفته بود بسر
گربه ناگاه از کمین[7] برجست | گلوی جوجه را بدندان خَست[8]
برگرفتش بچنگ و رفت چو باد | مُرغ بیچاره در پیش[9] افتاد
گربه از پیش و مرغ از دنبال | ناله‌ها کرد و زد بسی پر و بال
لیک چون گربه جوجه را بربود | نالهٔ مادرش ندارد سود
گر تضرّع[10] کند و گر فریاد | جوجه را گربه پس نخواهد داد

---

(۱) مرغ کوچک (۲) بلند (۳) بردترا (۴) کلاه (۵) زیبا (۶) آمد اورا
(۷) جائیکه خود را پنهان کرده (۸) زخمی کرد (۹) در پی او یعنی عقب او (۱۰) زاری

پرسش : مرغ بجوجه چه گفت ؟ جوجه چه خیال کرد ؟ چرا جوجه بچنگ گربه افتاد ؟ وقتی گربه جوجه را گرفت مادرش چه کار کرد ؟ چه وقت گربه گوشش را تیز و پشتش را خم میکند ؟

این جمله ها یعنی چه : گربه دُم علم کرده تا کُله چرخ داد خوردش

آنچه گفته بود بسرش آمد از کمین بر جست

تکلیف : این لغات را با دقت چند بار بنویسید و معنی آنها را بخاطر بسپارید :

خوش خطّ و خال کمین پی ربود سود تضرُّع

نقاشی : از روی این شکلها بکشید . از طرف راست شروع کنید
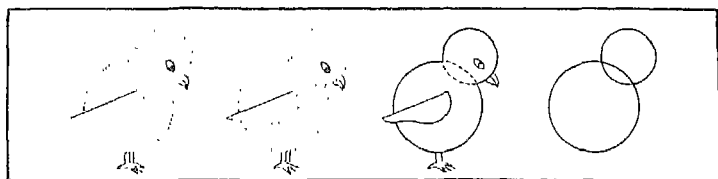
پرسیدن عیب نیست . ندانستن عیب است

خدا بما چشم داده است برای آنکه ببینیم ، گوش داده است برای آنکه بشنویم ، عقل داده است تا خوب را از بد تمیز[1] دهیم اینکه میگویند چشم و گوش را باز کنید برای آنست که درست ببینیم و درست بشنویم و خوب بیاموزیم و هرچه نمی دانیم از بزرگان و دانایان بپرسیم .

از پرسیدن نباید خجلت[2] کشید .

آدمی در ابتدای زندگی بسیاری چیزها را نمیداند ، و از دیدن و شنیدن و پرسیدن است که دانا میشود . دانشمندان و بزرگان از همین راه دانا شدند . آنان هم روزی کوچک و دانش آموز بودند و بسیاری چیزها را نمیدانستند اما چون از پرسیدن ننگ[3] نداشتند دانا و دانشمند شدند .

تکلیف : از روی این جمله ها ده بار بنویسید و آنها را بخاطر بسپارید :

توانا بود هرکه دانا بود　　　جوینده یابنده است

این جمله را معنی کنید : بکوش تا بیابی

---

(۱) تمیز دادن یعنی فرق گذاشتن (۲) شرم و حیا کردن (۳) یعنی پرسیدن را عیب ندانستند

وفای سگ

دهقانی[1] متاعی[2] بشهر آورد و فروخت . پولی را که از فروش بدست آورد در خُرجینی گذاشت و بر ترک[3] اسب بست و بسوی ده روانه شد . دهقان سگی هم داشت که دنبال اسب میدوید . کمی که از شهر دور شد سگ شروع به عوعو کرد و با جست و خیز در جلو اسب او را از رفتن باز میداشت . دهقان هرچه کوشید که سگ را آرام کند نتوانست گمان کرد که سگ هار[4] شده است ، هفت تیر خود را کشید و گلوله ای باو زد سگ با اینکه زخم خورده بود ناله کنان از پی اسب میدوید . دهقان برای خلاص خود اسب را تاخت تا سگ باو نرسد . کمی بعد که خواست از دور ماندن سگ مطمئن[5] گردد بپشت سر خود نگاه کرد سگ را در دنبال اسب ندید خرجین را هم بر ترک اسب نیافت دانست که خرجین افتاده و فهمید که صدا و حرکات سگ برای متوجه[6] ساختن او بوده است . برگشت و تاخت تا بخرجین رسید و دید که سگ ناله کنان روی آن افتاده است از

---

(۱) برزگر (۲) جنس (۳) بر عقب زین اسب بست (۴) یکقسم مرض است که در سگ و گرگ پیدا میشود (۵) خاطر جمع (۶) متوجه ساختن : ملتفت کردن

اسب فرود آمد و سگ را نوازش کرد ، سگ با وفا سر بر پای صاحب نهاده و در دم[1] جان داد .

دهقان از کردهٔ خود پشیمان و غمگین گردید ولی پشیمانی سودی نداشت جسد سگ را برداشت و آزرده خاطر راه ده را پیش گرفت .

سگی را لقمه ای هرگز فراموش
نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ

پرسش : ۱- بچه وسیله میتوان سفر کرد ؟ هریک از این وسیله ها چه سودی دارد ؟

تکلیف : جمله هائی بگوئید که در هرکدام یکی از این کلمه ها باشد :

نوازش وفا پشیمانی آزردگی غمگین خواستن برخاستن .

نقاشی کنید :

(۱) در همان ساعت
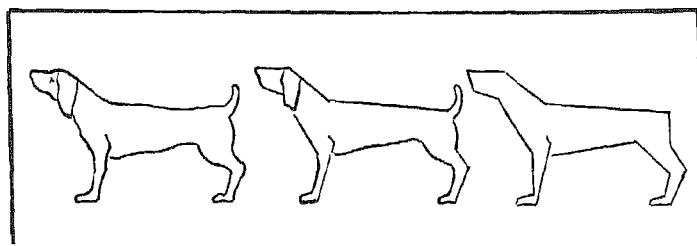
حساب بدینار بخشش بخروار

دو نفر برای درخواست اعانه (۱) بدر خانهٔ کسی رفتند . از پشت در

صدای صاحبخانه شنیدند که با بانگ بلند بخدمتگار خود میگفت : چوب

کبریت را چرا دور انداختی بایستی آنرا نگاه میداشتی چون ممکن است

روزی لازم شود .

آن دو نفر بهم نگاه کردند و گفتند نزد عجب مردی آمده ایم ! کسی که

برای یک چوب کبریت اینطور سختگیری میکند هرگز اعانه نخواهد داد و

با آنکه نا امید بودند در زدند .

صاحبخانه با خوشروئی آن دو را پذیرفت welcomed ، پرسید چه میخواهید ؟

مقصود خود را گفتند . فوراً هزار ریال پول بآنان داد ، آن دو تن

---

(۱) کومک relief fund
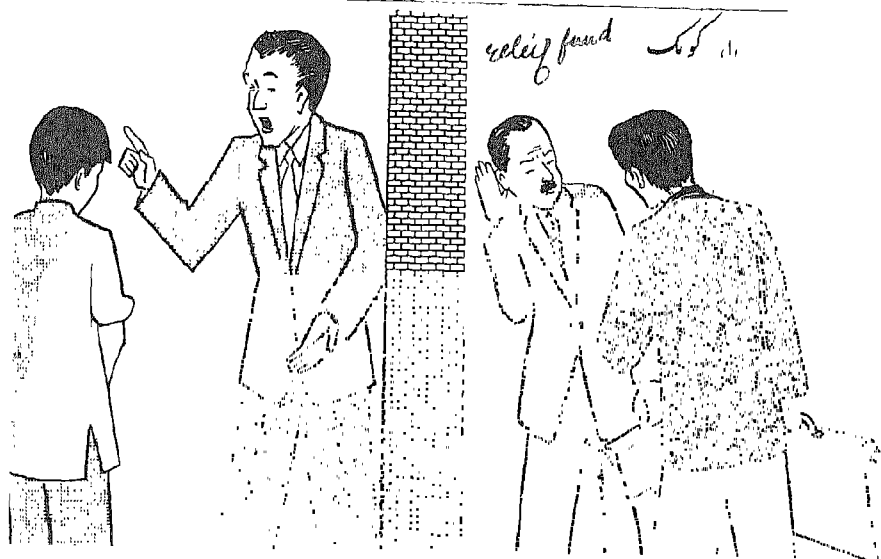
بسیار تعجب کردند و از او پرسیدند شما که از یک چوب کبریت نمیگذرید چگونه هزار ریال بآسانی بخشیدید ؟

صاحبخانه گفت من اگر در جای خود آن طور صرفه جوئی نمیکردم اکنون که موقع کومک است نمیتوانستم این طور بخشش کنم ، که هر چیزی بجای خویش نیکوست .

پرسش : ۱ـ آیا اعانه دادن کار خوبی است ؟ چرا

۲ـ بنظر شما صاحبخانه چگونه مردی بود ؟

۳ صحبت درخواست کنندگان را با صاحبخانه نقل کنید ؟

کاردستی : شکل کلاغ را در کنار کاغذی بکشید مانند شکل زیر دست چپ تا کنید با قیچی اطراف شکل را ببرید بعد کاغذ را باز کنید .
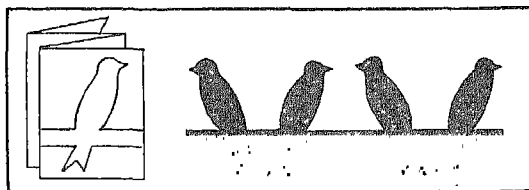
درستکاری

احمد از دبستان بخانه میرفت در راه یک سکهٔ پنج ریالی پیدا کرد خوشحال شد خواست با آن چیزی بخرد . کمی فکر کرد و گفت این پول از آن من[1] نیست آنرا نگاه میدارم تا صاحبش پیدا شود . چند قدم که رفت دختری را دید که میآید و پریشان حال بزمین نگاه میکرد . پرسید پی چه میگردی ؟ گفت مادرم ناخوش است میرفتم چیزی برای او بخرم پولم را در راه گم کردم .

احمد خوشحال شد که صاحب پول را شناخته است و پولی را که یافته بود بدختر داد و دختر هم دلشاد شد و از او تشکر[2] کرد .

احمد چون بخانه رسید سرگذشت را برای مادر خود بیان کرد . مادر گفت کار خوبی کردی ، درستی بهترین صفت است .

خداوند بدرستکار پاداش[3] میدهد و همه او را دوست خواهند داشت .

پرسش : اگر شما چیزی را پیدا کنید چه خواهید کرد ؟

---

(۱) مال من نیست - (۲) شکرگزاری - (۳) اجر - مزد .

بچّه خوب

بچّه خوب و عاقل و هشیار[1] اوّل صبح میشود بیدار
میرود از اطاق خود بیرون میبرد آب و حوله و صابون
میکند دست و روی خود را پاک خوب دندان خویش را مسواک[2]
میزند شانهٔ تمیز بموی صاف و برّاق[3] میکند سر و روی
میکند پس لباس خود در بر[4] میرود با ادب بپیش پدر
سخن اوّل و شروع کلام[5] میکند با پدر بمهر سلام
میرود با دهان خندان پیش میزند بوسه دست مادر خویش
می نشیند برای صبحانه بعد از آن ترک میکند خانه
بدبستان برای کسب کمال بچّه خوب میرود خوشحال

پرسش : ۱- بچّه خوب عاقل اوّل صبح چه میکند ؟

(۲) از روی این شعر دو بار بنویسید .

بدبستان برای کسب کمال بچّه خوب میرود خوشحال

---

(۱) هوشیار در این شعر هشیار شده است (۲) چیزی که با آن دندان را پاک میکنند و میشویند (۳) درخشان (۴) بر تن (۵) سخن

بهترین سفارشنامه

بازرگانی[1] در روزنامه اعلان کرد که بیک حسابدار احتیاج دارد .

چندین نفر برای این کار نزد وی رفتند و هریک سفارشنامه ای از یکی از دوستان بازرگان همراه داشت در آن میان جوانی مؤدب[2] و عاقل[3] بود که سفارشنامه نداشت . بازرگان همین جوان را پذیرفت و باقی را رد کرد .

یکی از دوستان بازرگان از وی سبب پرسید که چرا از میان همه داوطلبان applicant این جوان را برگزیدی . بازرگان جواب داد همراه این جوان چند سفارشنامه بود که دیگران نداشتند بدین سبب او را برگزیدم :

پیش از ورود کفشهایش را پاک کرد ، در را آهسته بست ، کتابی را که روی زمین افتاده بود با ادب برداشت و روی میز گذاشت در صورتیکه دیگران آنرا نادیده گرفته از روی آن گذشتند ، همان موقع[4] که او احوال خود را بیان میکرد پیرمردی داخل اطاق شد جوان برخاست و جای خود را به پیرمرد داد ، پرسشهای مرا هم شمرده و

---

(۱) تاجری (۲) باادب (۳) خردمند ، دارای عقل (۴) وقت

روشن جواب گفت ، لباسش با وجود کهنگی پاکیزه ، مویش شانه زده و ناخنهایش کوتاه و پاک ، درخواستی هم که نوشته بود خوب و خوش خطّ بود ، از حسابداری هم اطلاع کافی داشت

رفتار نیک و معلومات برای هرکس بهترین سفارشنامه است .
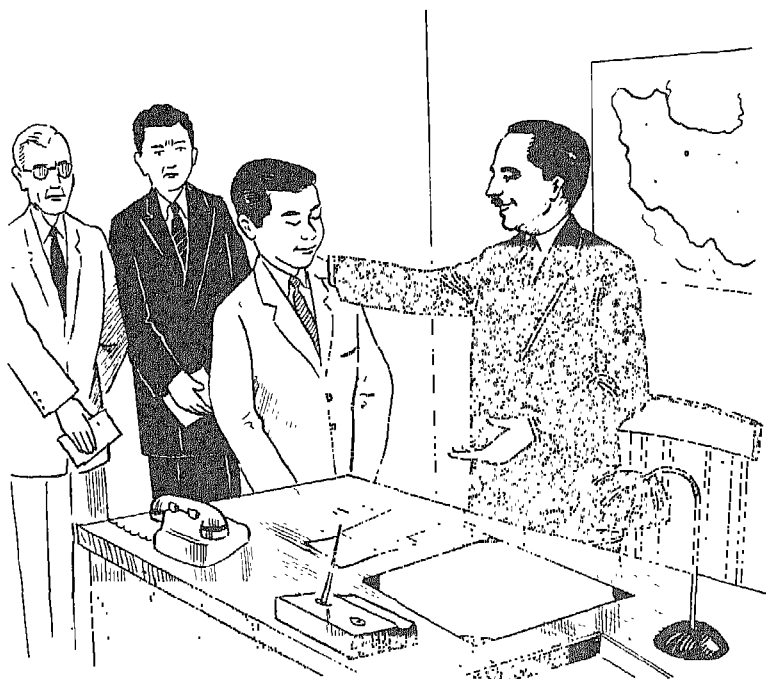
روباه و خروس

روزی خروسی جهان دیده[1] در اطراف دهی تماشا میگشت ناگاه بر سر راهی ایستاد بانگ[2] بر آورد ، روباهی که در آن نزدیکی بود آواز او بشنید و طمع[3] در او کرد ، تند و تیز بدوید تا بنزدیک خروس رسید .

خروس از ترس بدیوار جست ، روباه گفت چرا از من میترسی؟ مگر نمیدانی که پادشاه فرمان داده است که هیچکس نباید اندیشهٔ جور و ستم[4] در دل بگذراند چنانکه کبوتر هم آشیانهٔ باز باشد و میش همنشین گرگ . اکنون باید من و تو با یکدیگر دوست شویم . خروس در میان سخن او گردن دراز کرده سوی راه بنگریست . روباه گفت بکجا نگاه میکنی ؟ خروس گفت جانوری می بینم با تنی چون گرگ و گوشهای تیز چنان بسمت ما میدود که باد بآن نرسد . روباه از این سخن لرزه بر اندامش افتاد هراسان[5] پناهگاهی میجست که پنهان شود . خروس گفت بیا ببینیم این حیوان کیست . روباه گفت این علامتها

---

(۱) باتجربه (۲) صدا (۳) میل کرد خروس را شکار کند (۴) ظلم (۵) ترسان

که تو میگوئی از آن[۱] سگ است و من دیدار او را خوش ندارم .
خروس گفت مگر نگفتی که پادشاه فرمان داده است از کسی بکسی ظلم
نرسد ؟ روباه جواب داد بلی امّا ممکن است که این سگ فرمان
را نشنیده باشد ، حالا جای ایستادن نیست از آنجا بگریخت و
بسوراخی فرو شد .

پرسش : ۱ - چرا وقتی روباه نزدیک شد خروس بالای دیوار رفت ؟

۲ - آنچه روباه پیش از پیدا شدن سگ بخروس میگفت راست بود ؟ برای چه این
حرفها را میزد ؟

۳ - آیا ممکن است روباه و خروس باهم دوست شوند .

تکلیف : جمله ای بگوئید که در آن کلمه های «ترس» و «لرز» باشد .

---

(۱) مال

دهقانی یک مرغ و یک روباه و یک برّه همراه داشت و میخواست
با یک قایق از رودخانه بگذرد . قایق کوچک بود و دهقان نمیتوانست
بیش از یکی از این سه حیوان را همراه بَرَد . چون میدانست که
روباه دشمن مُرغ و برّه است متحیّر[2] ماند بچه ترتیب[1] این حیوانات را
بآن طرف رودخانه ببرد که آسیبی از روباه ببرّه و مرغ نرسد . عاقبت
فکری بخاطرش رسید و طوری هرسه را بآنطرف رودخانه برد که روباه
نتوانست بمرغ و برّه صدمه برساند . آیا میتوانید بگوئید چه کرد اگر نتوانستید
در صفحه دیگر این کتاب حلّ[3] مُعمّا را خواهید یافت .

---

(۱) مطلب پیچیده و دشوار (۲) سرگردان - حیران (۳) گشودن - جواب دادن

جواب معمای دهقان با روباه و مرغ و برّه

دهقان نخستین[1] بار روباه را با خود برد و تنها برگشت . بار دوم برّه را همراه برد و در آن طرف رودخانه گذاشت و روباه را برگردانید . دفعهٔ سوم روباه را گذاشته مرغ را همراه برد و تنها برگشت بار چهارم روباه را با خود برد .

باین ترتیب روباه نتوانست بمرغ و برّه آسیب برساند .

---

[1] یعنی « بار اوّل »
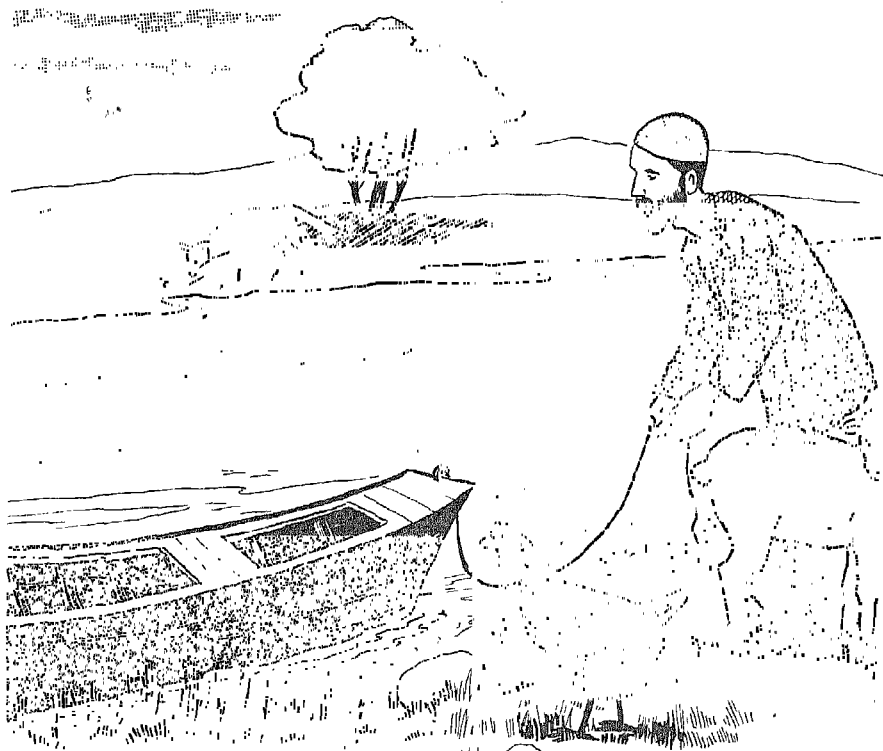
بیسواد فریب میخورد

شیاد[1] ی بدهی رفت و مردم را فریب داد و دور خود جمع کرد .
از قضا[2] دانشمندی بآنجا وارد شد . اهل ده نزد او رفته پرسشها میکردند
شیاد دید اگر مرد عالم[3] روزی چند در ده بماند دروغهایش آشکار و مشتش باز خواهد
شد و مردم از دورش پراکنده خواهند گشت . باهل ده گفت :
این شخص که اینجا آمده است چیزی نمیداند و من این مطلب را برشما روشن
خواهم ساخت .

روز دیگر در حضور همه از دانشمند خواست که کلمهٔ مار را بنویسد . او کلمه مار را
نوشت مرد شیاد سری جنبانید و گفت عجب ماری نوشتی ! آنگاه خود
کاغذ را گرفت شکل ماری را روی آن کشید و بهمه نشان داد . گفت

۱- مردم فریب (۲) اتفاقاً (۳) دانا

ای مردم خدا بشما چشم داده است ببینید مار این است که من نوشته‌ام یا آنکه او نوشته است ؟ اهل ده چون بیسواد بودند و نوشتن کلمهٔ مار را نمیدانستند شکل مار را که دیدند گفتند البتّه مار همین است که شما نوشته اید. دانشمند غمگین شد و از ده بیرون رفت . چندی بعد که بعض مردم ده باسواد شدند بشیّادی مرد بیسواد پی بردند و دانستند که فریب او را خورده اند وحق با مرد عالِم بوده است و از کردهٔ خود پشیمان گشتند .

پرسش : شیّاد چه قصدی داشت ؟ چرا مردم دور او جمع شدند ؟ وقتی که مرد عالم را دید چرا در صدد بیرون کردن او برآمد ؟ مرد عالم چرا از ده بیرون رفت ؟ مردم ده چه وقت از کردهٔ خود پشیمان شدند ؟

تکلیف : از روی این جمله ده بار بنویسید :

بیسواد مانند آدم کور است

جمله هائی بگوئید که هر یک یکی از این کلمه ها را داشته باشد :

بیسوادی مُشت غمگین پشیمان فریب پراکنده

آواز شغال و رقص شتر

شغالی با شتری دوست شد. روزی خواستند با هم بنیزاری بروند تا در آنجا شغال شکاری بدست آرد و شتر هم از علف خود را سیر کند. برای رسیدن بمقصد ناچار بودند که از رودی گذر کنند. شتر شغال را بپشت گرفت و هر دو از آب گذشتند. چون بنیزار رسیدند شغال شکاری بچنگ آورد، خود را سیر کرد و خواست بجای اوّل خود برگردد. شتر که هنوز سیر نشده بود بشغال گفت ای رفیق اندکی صبر کن تا من هم سیر شوم. اما شغال اعتنائی بخواهش رفیق خود نکرد و بنای فریاد و زوزه را گذاشت.

دهقانان از شنیدن زوزهٔ شغال بنیزار هجوم آوردند شغال خود را پنهان کرد و شتر کتک بسیار خورد و ناچار از نیزار بیرون آمد. شغال هم دنبال او روان شد و هر دو شتابان راه فرار پیش گرفتند چون برود خانه رسیدند شتر شغال را دوباره بپشت گرفت و بآب زد و در این موقع از شغال پرسید آن چه آواز نابهنگام بود که سر دادی و بجای علف کتک بخوردم دادی. تو چون سیر شدی

مرا از یاد بردی و فکر سیر شدن مرا نکردی . شغال گفت در این کار اندیشهٔ بد نداشتم عادتم اینست که پس از خوراک چند دهنی آواز بخوانم زیرا شنیده ام که آواز خواندن بهضم غذا کمک میکند .

در این هنگام بگردابی رسیدند و شتر برقص در آمد .

شغال گفت این چه حرکت بی هنگام است آرام باش که در آب خواهم افتاد .

شتر گفت من هم قصدی ندارم عادتم اینست که گاهی در آب برقصم تا دست و پایم نرم شود اگر تو شغال خوش آوازی من هم شتر خوش رقصم .

این را گفت و تکانی سخت خورد و شغال را در گرداب انداخت .

این جمله را حفظ کنید :

اگر رفیق شفیقی[1] درست پیمان[2] باش

---

(۱) شفیق - مهربان (۲) درست پیمان - خوش وعده

بقدر کفایت باید خورد

یکی از دانشمندان فرزند خود را از بسیار خوردن منع[1] میکرد و میگفت سیری سبب رنجوری[2] است . فرزند گفت ای پدر گرسنگی نیز کشنده است .

جواب داد اندازه نگهدار که اندازه نکوست .

نه چندان بخور کز[3] دهانت برآید[4]

نه چندان که از ضعف[5] جانت برآید

این مثل را بخاطر بسپارید :

پُرخوری سبب بیماری است

شعر بالا را معنی کنید :

زیان پُرخوری را هر قدر میتوانید شرح دهید .

---

(۱) جلوگیری (۲) بیماری (۳) کز ـ که از (۴) بیرون شود (برآمدن بیرون شدن) (۵) ناتوانی

زیان عجله[1] وکم حوصلگی

جمشید پیاز نرگسی در گلدان کاشته بود . گمان میکرد بعد از دو سه روز گل میدهد . چند روز گذشت دید پیاز برگ برآورده اما هنوز گل نداده است حوصله اش تنگ شد و پیاز را از گلدان بیرون کشیده بدور انداخت .

پسر عموی او فریدون که جوانی باتجربه[2] و عاقل بود در این موقع آنجا حضور داشت فوراً پیاز را برداشته بخانه برد و در گلدانی کاشت . هر روز گلدان را مواظبت میکرد و بآن آب میداد . روز عید که جمشید بخانهٔ عمویش رفت گلدان نرگس پر گلی روی میز دید .

از فریدون پرسید این گل پیاز را از کجا آورده اید ؟

فریدون گفت این همان پیازیست که تو دور انداختی وصبر نکردی تا گل بدهد .

جمشید از کم حوصلگی خود افسوس خورد و عهد[3] کرد که پس از این در کارها صبر و حوصله داشته باشد .

---

(۱) شتاب (۲) باتجربه : کاردان و کارآموخته (۳) عهد کرد : قرارگذاشت

پرسش : ۱- جمشید چرا پیاز نرگس را بدور انداخت ۲- فریدون چه کرد ؟

۳- چرا پیاز نرگس در خانهٔ فریدون گل داد و در خانهٔ جمشید گل نداده بود .

۴- کم حوصلگی چه زیان دارد ؟

آموزگار از دانش آموزان بخواهد که هر کدام با بیان سادهٔ خود زیان عجله و کم حوصلگی را شرح بدهند و خود آموزگار نیز هر قدر میتواند در ضمن قصه ها و مثلهای کوچک عیب عجله را بیان کند .

نقاشی :

خانه

مربعی مانند شکل ۱ بکشید . بعد دو خط مانند شکل ۲ روی آن رسم کنید . آن وقت درون مربع یک مستطیل و یک مربع کوچک مانند شکل ۳ بکشید و دودکشی روی پهلوی راست مثلث رسم کنید . آنگاه در و پنجرهٔ خانه را مانند شکل ۴ تکمیل کرده و آن را رنگ کنید .

نتیجه اتحاد

پیرمردی جهاندیده چند پسر داشت که با یکدیگر اختلاف داشتند و بر سر هر چیز نزاع میکردند پدر هر چه برای متحد ساختن پسران سعی میکرد نتیجه نمیگرفت .

روزی تدبیری تازه اندیشید یک کیسه پول و یک دسته چوب فراهم آورد ، فرزندان را خواست و با نان گفت هر کدام از شما این دسته چوب را شکست کیسه پول از آن او باشد .

هر یک از پسران برای شکستن دسته چوب کوشش فراوان کرد ولی با آنکه همه زورمند بودند کاری از پیش نبردند و از عهده شکستن دسته چوب بر نیامدند .

پدر پیر گفت این کار آسان بود ولی شما راه آنرا ندانستید . خود پیش آمد دسته چوب را گرفت ، رشته دور آنرا پاره کرد و چوبها را یک یک شکست . آنگاه رو بفرزندان کرد و گفت عزیزان من دیدید که چوبها وقتی بهم بسته بود هیچیک از شما با همه زورمندی نتوانستید آنرا بشکنید ، همینکه چوبها از هم جدا شد من با این ضعف و ناتوانی توانستم

باسانی آنها را بشکنم شما نیز تا وقتیکه مانند دستهٔ چوب متحد و بهم پیوسته باشید در زندگی پیروز میشوید و هیچ دشمن زورمند از عهدهٔ شکست شما بر نمیآید . اما اگر اتحاد را کنار گذارید و از یکدیگر جدا شوید دشمنان بر شما چیره میشوند و با اندک نیرو هر یک را بتنهائی شکست میدهند .
پس اختلاف را ترک کنید و با یکدیگر یگانه باشید تا هیچگاه در زندگی شکست نبینید .

تدبیر پدر دانا در پسران کارگر افتاد نفاق را کنار گذاشتند تا آخر عمر باهم متحد شدند و خانوادهٔ خود را نیکبخت ساختند .

(۱) فایدهٔ اتحاد و یگانگی و زیان اختلاف را بیان کنید .

(۲) سرگذشت پیرمرد را با فرزندانش بازبان ساده بگوئید .
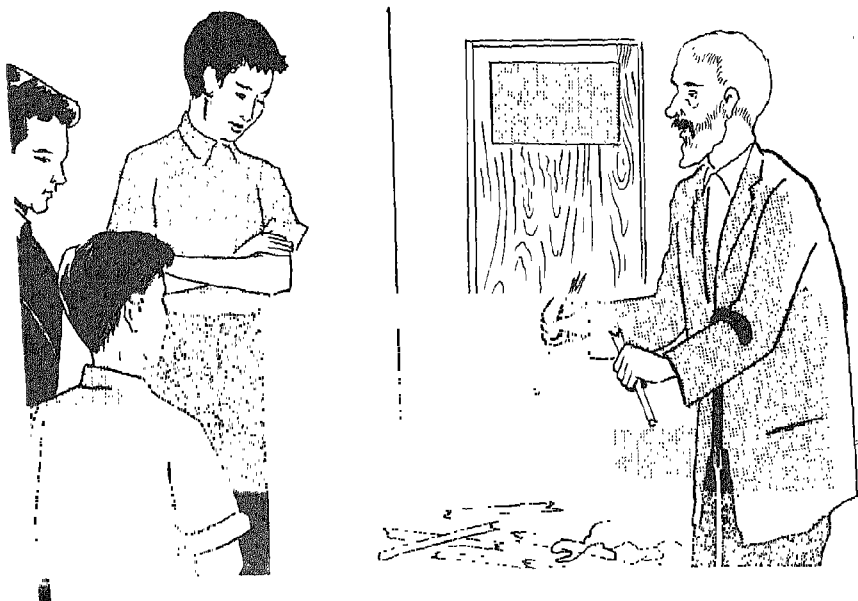
حاتم طائی و خارکن

حاتم طائی را گفتند از خود بزرگ همت تر در جهان دیده یا شنیده ای ؟
گفت بلی روزی چهل شتر برای امرای[1] عرب قربان کرده بودم .
پس بگوشهٔ صحرائی بحاجتی برون رفته بودم . خارکنی را دیدم پشته ای
فراهم آورده[2] ، گفتمش بمهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سفرهٔ او گرد آمده اند .
گفت :

هر که نان از عمل خویش خورد   منت حاتم طائی نبرد

من او را بهمت و جوانمردی از خود برتر[3] دیدم .

«گلستان سعدی»

این دو شعر را از بر کنید :

بود مرد هنرور را هر انگشت   کلیدی بهر قفل رزق[4] در مشت
از آن دستی که ناید[5] هیچ کاری   بود بر تن عجب بیهوده باری

---

(۱) یعنی برای امیران و بزرگان عرب (۲) فراهم آوردن : جمع کردن
(۳) بالاتر ۴ ـ روزی (۵) مخفف نیاید .

بیکار نمیتوان نشستن

هرکس باید بکاری مشغول باشد ، چنانکه آموزگار درس میدهد ، بنا خانه میسازد ، نجار در و پنجره و میز و صندلی درست میکند ، خیاط لباس میدوزد ، برزگر گندم میکارد ، سرباز خود را برای دفاع[1] از وطن آماده میسازد و رفتگر کوچه و خیابان را پاک نگاه میدارد همهٔ این کارها محترم[2] است . هرکس کار کند بهره میبرد و بدیگران هم فایده میرساند .

کسی که باهنر باشد درنمیماند و هرجا رود عزیز و محترم است . هنرمند هرکجا برود او را احترام میگذارند و بالای مجلس می نشانند . آدمی نباید بیکار و تنبل باشد هرکس کار نکند درمیماند و مجبور میشود که برای نان منت این و آن کشد و سربار دیگران گردد .

نابرده رنج گنج میسر نمیشود[3] مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

مثل : از تو حرکت از خدا برکت .

---

(۱) جلوگیری از دشمن (۲) آبرومند - گرامی (۳) میسر نمیشود : بآسانی بدست نمیاید .

کار نیکو کردن از پر کردن است

گویند بهرام گور روزی از دهی میگذشت . چشمش بزنی افتاد که گاوی بزرگ را بدوش برداشته بود و از پله بالا میبرد .

پادشاه از توانائی زن تعجب کرد او را پیش خواند و موجب[1] این زورمندی را پرسید .

زن جواب داد من از وقتی که این حیوان گوساله کوچکی بوده است همه روزه او را بردوش میگرفتم و از این پله ها بالا و پائین میبردم ، بهمین جهت طوری ورزیده شده ام که از سنگینی و بزرگی این حیوان ناراحت وخسته نمیشوم .

تکلیف :

حکایت بهرام گور و زن زورمند را با زبان ساده بیان کنید .

---

(۱) سبب

ضرر کار بی موقع

روباهی از کنار دهی میگذشت خروسی را دید که دانه برمیچید ، پیش رفت ، سلام کرد ، چاپلوسی و چرب زبانی[1] کرد و گفت : پدرت خروسی بسیار خوش آواز بود ، من هر وقت از اینجا میگذشتم آواز او را می شنیدم و لذّت میبردم . خروس گفت من هم در آواز خواندن کمتر از پدرم نیستم این را گفت و بعادت خروسان چشمهای خود را بست ، و بالهارا برهم زد و شروع بخواندن کرد . روباه فوراً جست و او را گرفت . سگهای ده باخبر شدند و روباه را دنبال کردند . خروس بروباه گفت اگر میخواهی از دست سگها رهائی یابی فریاد کن و بگو خروسی که من گرفته ام از ده شما نیست از ده دیگر است ، روباه فریب خورد و تا دهان خود را برای فریاد باز کرد خروس از دهانش بیرون پرید . روباه از روی حسرت نگاه بخروس کرد و گفت : نفرین بر دهانی که بی موقع باز شود . خروس گفت نفرین بر چشمی که بی موقع بسته شود .

پرسش : فرصت را غنیمت شمردن یعنی چه ؟ این جمله را در عبارت دیگر بکار ببرید .

---

(۱) چرب زبانی و تملّق

پرنده و برزگر

دو بلدرچین در کشتزاری[1] آشیان داشتند روزها بصحرا میرفتند و شبها بآشیانه برمیگشتند . بجوجه های خود سپرده بودند که آنچه در روز میشنوند شب برای آنها باز گویند .

دهقان آن کشتزار روزی بپسر خود گفت ، جان پسر وقت درو کشت ما رسیده است چون ما خود جای دیگر کار داریم برو بهمسایگان بگو فردا بیایند کشت ما را درو کنند ما نیز هنگام دیگر در عوض بآنان کمک خواهیم کرد .

جوجه ها شب که شد این سخن را بپدر و مادر باز گفتند . پدرشان گفت ترس نداشته باشید که فردا درو نمیشود و بما صدمه ای نخواهد رسید .

روز دیگر باز دهقان بکشتزار آمد و از پسر پرسید همسایگان چه گفتند ؟ جواب داد هر یک بهانه ای پیش آوردند دهقان گفت امشب بکسان و خویشان خودمان بگو تا فردا بیایند و این کار را انجام دهند . جوجه ها این سخن را نیز بپدر و مادر گفتند . پدرشان گفت یقین دارم که فردا هم

---

[1] کرک .

بما زیانی نخواهد رسید آسوده خاطر باشید . خویشان و کسان دهقان هم برای درو حاضر نشدند .

روز سوم چون دهقان از خویشاوندان هم نومید شد بپسر گفت دیدی که خویش و بیگانه هیچکدام بما یاری نکردند وقت آن است که خود بدرو کردن محصول بپردازیم .

داسها را تیز کن که فردا بدرو خواهیم رفت . جوجه ها آنچه شنیده بودند شب باز گفتند . پدرشان گفت فرزندان من : چون برزگر این دفعه خود دست برای درو کمر بسته است دیگر جای ماندن نیست و فردا آشیانهٔ ما ویران خواهد شد . ما باید امشب بکشتزار دیگر برویم بزرگان گفته اند : اگر میخواهی کاری درست انجام نگیرد بدیگران واگذار و اگر میخواهی خوب بانجام برسد ، خود بدان کار بپرداز .

این ترکیبات را آموزگار برای شاگردان درست معنی کند و از ایشان بخواهد که آنها را ضمن عبارات ساده بکار برند :

۱- بهانه پیش آوردن ۲- از آنها کاری ساخته نمیشود ۳- برای کاری کمر بستن

خلاصهٔ این حکایت را بیان کنید . این مثل را بخاطر بسپارید :

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

اندرز

ای فرزند خود را براستگوئی عادت ده[1] و از سوگند خوردن بسیار بپرهیز از دروغ گفتن و دشنام دادن دوری کن تا پیش مردم همیشه عزیز باشی.

فرزند عزیز سخن بیفایده مگوی که سخن نگفتن بهتر از بیهوده گوئی است.

دانشمندان را گرامی دار و پند آنان گوش ده تا تو هم دانشمند شوی.

از نادان بی تربیت بگریز تا در نظر مردم خوار[2] نشوی.

منشین با قرین[3] بد که شوی
همچو او زشت نام و بی آزرم[4]

پرسش: یک جمله بگوئید که در آن کلمهٔ خوار باشد.

یک جمله بگوئید که در آن کلمهٔ خار باشد.

این جمله را پنج بار بنویسید:

من از دشنام دادن و دروغ گفتن بیزارم

---

(۱) بیفایده (۲) پست ـ ذلیل (۳) رفیق همنشین (۴) حیا و شرم

کاری که نمیدانی مکن

منوچهر گل مینای خوشرنگی در گلدان داشت واز تماشای آن لذّت میبرد . یک روز تابستان منوچهر بسیار گرمش بود . باخود گفت یقین این گل هم مثل من از گرما رنج میبرد ، گلدان را برداشت و در سایه گذاشت چند روز بعد دید برگهای مینا رو بزردی گذاشته و گلهایش کم رنگ و پژمرده شده است .

از باغبان پرسید این گل چرا این طور شد ؟

باغبان گفت عجب کاری کرده اید گل مینا در آفتاب پرورش مییابد شما آنرا از آفتاب برداشته و در سایه گذاشته اید باین سبب پژمرده شده است .

منوچهر دانست که هر کاری راهی دارد و باخود قرار داد که دیگر ندانسته ونپرسیده کاری نکند .

پرسش : این جمله ها با هم چه فرقی دارد ؟

برگها رو بزردی گذاشتند - برگها زرد شدند .

روباه و کلاغ

زاغکی قالب پنیری دید | بدهان برگرفت و زود پرید
بر درختی نشست در راهی | که از آن میگذشت روباهی
روبه پرفریب حیلت ساز | رفت پای درخت و کرد آواز
گفت به به چقدر زیبائی | چه سری ، چه دمی ، عجب پائی
پروبالت سیاه رنگ و قشنگ | نیست بالاتر از سیاهی رنگ
گر خوش آواز بودی و خوش خوان | نبد(۱)ی بهتر از تو در مرغان
زاغ میخواست قارقار کند | تا که آوازش آشکار کند
طعمه(۲) افتاد چون دهان بگشود | روبهک جست و طعمه را بربود

پرسش :

(۱) ـ روباه چگونه حیوانی است ؟ بیشتر چه چیز شکار میکند ؟

(۲) ـ روباه برای اینکه قالب پنیر را از زاغ بگیرد چه حیله ای بکار برد ؟

(۳) ـ زاغ چرا فریب خورد ؟ سرگذشت روباه و کلاغ را بیان کنید .

---

(۱) نبود (۲) خوراک

آیین[1] غذا خوردن

پیش از غذا باید دستها و صورت را با آب و صابون بشوئیم . نباید پیش از دیگران بغذا خوردن مشغول شویم . باید بر سر سفره از گفتن کلمات و آوردن حکایتهائی که برای شنوندگان خوش آیند نیست خودداری کنیم

لقمه را باید کوچک برداشت و نباید دست و جامه را بغذا آلود غذا را باید در دهان خوب جوید و هنگام جویدن نباید دهان را باز گذاشت انگشتان را هم نباید لیسید .

وقتی با چند نفر هم غذا هستیم از بهترین غذا زیاد نباید بخوریم تا هر کس باندازه از آن غذا بخورد . اگر در لقمه استخوان یا مو بود باید چنان از دهان بیرون آورد که کسی متوجه[2] نشود ، آن مو یا استخوان را هم نباید روی نان یا سفره پیش چشم دیگران بگذاریم . در آشامیدن آب و خوردن آش نباید از دهان صدا شنیده شود . پس از غذا باید دست و دهان را شست و دست کم روزی یکمرتبه دندانها را مسواک کرد .

---

(۱) رسم - قاعده (۲) ملتفت

کر و بیمار

کری در همسایگی خود دوستی بیمار داشت روزی خواست بدیدنش
برود پیش خود فکر کرد که چون گوشم سنگین است و بیمار نمیتواند بلند
حرف بزند خوبست از حالا سؤال و جواب خود را با بیمار پیش بینی
و جوابهای او را در ذهن خود آماده کنم .

چون نزد بیمار روم اوّل حرف من احوال پرسی از اوست لابُد
او خواهد گفت کمی بهترم من در جواب باید بگویم خدا را شکر .

بعد از او میپرسم غذای شما چیست و جواب خواهد داد فلان شربت
یا فلان آش و من باید بگویم نوش جانِ شما باشد سپس از او میپرسم
پزشکِ شما کیست لابُد طبیبی را نام خواهد برد من باو میگویم قدمش
مبارک است .

بعد از آن پیش بینی بعیادتِ همسایه رفت و بر بالین او نشست او
را نوازش کرد و پرسید حالِ شما چطور است ؟

بیمار جواب داد مُردم . کر که جواب بیمار را طورِ دیگر پیش بینی
کرده بود همانطور که با خود فکر کرده بود گفت خدا را شکر .

بیمار که انتظار چنین حرف را نداشت آزرده و غمگین شد . کر بار دیگر
از بیمار سوال کرد غذای شما چیست ؟ بیمار جواب داد زهر . کر
بخیال آنکه نام شربت و غذائی را برده است گفت نوش جان !
بیمار از شنیدن این حرف خشمگین و بیشتر دلتنگ شد بار سوم پرسید
طبیب شما کیست ؟ بیمار از روی خشم و دلتنگی گفت عزرائیل . کر در
اینجا نیز جوابی را که قبلاً در ذهن خود آماده کرده بود بر زبان آورد و بخیال اینکه
نام طبیبی را برده است گفت قدمش مبارک !

اندرز

هرکس بخواهد که دیگران از معاشرت و دوستی با او خوشوقت باشند وهیچگاه از او بیزار و رنجیده نشوند، باید مواظب گفتار و رفتار خود باشد و از آنچه در نظر مردم ناپسند و ناشایست است خودداری کند.

مثلاً در هنگام راه رفتن باید مواظب باشد که به دیگران تنه نزند و سینه بسینهٔ مردم نشود و باعث مزاحمت راهگذران نگردد.

هنگام نشستن در برابر دیگران باید پاها و دستهای خود را طوری قرار بدهد که بدنما و زننده نباشد.

دهن دره و خمیازه در برابر دیگران بسیار زشت است. اگر ناگاه دهن دره باو دست دهد باید جلوی دهان خود را بگیرد و بی صدا دهن دره کند.

آب دهان و بینی در کوچه و خیابان نیندازد. دست در دهان و انگشت در بینی نکند. هنگامی که با دیگران سخن میگوید نباید در سخن دیگران بدود و در گفتن جواب بی تابی و بی حوصلگی نشان بدهد، بلکه باید صبر کند که گوینده سخن خود را تمام کند بعد جواب بدهد یا نظر خود را اظهار کند.

بهترین و بدترین چیزها

مردی به آشپز خود گفت امروز از بهترین چیزها غذائی بپز آشپز خوراک لذیذی[1] از زبان گوسفند پخت و پیش آورد .

مرد پرسید این غذا را از چه درست کرده ای ؟ جواب داد از زبان گوسفند زیرا دستور داده بودید از بهترین چیزها غذا بپزم ، از زبان بهتر چیست ؟
روز دیگر مرد برای آزمایش به آشپز گفت امروز میخواهم از بدترین چیزها خوراکی تهیه کنی آشپز که مرد دانائی بود این بار نیز از زبان گوسفند غذائی آماده ساخت .

مرد چون آن غذا را دید پرسید این خوراک را از چه ساخته ای ؟ گفت از زبان گوسفند زیرا فرمودید از بدترین چیزها غذائی بپزم . از زبان بدتر چیست ؟ مرد از این سخن تعجب کرد پرسید چگونه ممکن است زبان هم بهترین و هم بدترین چیزها باشد ؟ آشپز گفت : نیک[2] و بد همه از زبان است ، اگر خوب گوید بهتر از آن چیست و اگر بد گوید بدتر از آن نیست .

---

(۱) خوشمزه (۲) خوب

عید نوروز

عید نوروز اول سال است — روز عیش و نشاط اطفال است

همه آن روز رخت نو پوشند — چای و شربت بخوشدلی نوشند

پسر خوب روز عید اندر[۱] — رود اول بخدمت مادر

دست در گردنش کند چون طوق[۲] — سر و دستش ببوسد از سر شوق

گوید این عید نو مبارک باد — صد چنین سال نو ببینی شاد

بعد آید بدست بوس پدر — بوسه بخشد پدر بروی پسر

پسر بد چو روز عید شود — موقع دید و بازدید شود

نه پدر دوست داردش نه عمو — نه کسی عیدی آورد بر او

عیدی آن روز حق آن پسر است — که نجیب و شریف و با هنر است

---

(۱) روز عید اندر یعنی در روز عید (۲) گردن بند

احترام معلّم

هارون الرّشید خلیفهٔ[1] بزرگ عبّاسی[2] دو پسر داشت یکی امین و دیگری مأمون . این دو شاهزاده نزد آموزگاری که بنام کِسائی مشهور بود درس میخواندند .

روزها که آموزگار از اطاق درس برمیخاست امین و مأمون هردو برای احترام وی بطرف در میدویدند و هریک از آن دو میخواست در گذاشتن کفش معلّم بر دیگری پیشی جوید . عاقبت میان خود چنین قرار گذاشتند که یک تای کفش را امین و تای دیگر را مأمون پیش پای استاد بگذارد .

گویند روزی هارون از وزراء و بزرگان دولت خویش پرسید امروز محترمترین و بزرگترین اشخاص در نظر شما کیست ؟ همه خلیفه را نام بردند امّا خود خلیفه گفت محترمترین اشخاص کسی است که دو شاهزاده پیش پای او کفش جفت میکنند . مقصودش کِسائی بود که باحترام معلّمی آن پایه و مقام را داشت .

---

(۱) خلیفه : جانشین و عنوانی که ببعضی سلاطین و پادشاهان اسلام داده میشد .

(۲) عبّاسی : مقصود بنی عبّاس است که یکی از سلسله های خلفای اسلام میباشد .

فایدهٔ همکاری

پرویز بزرگترین شاگردان دبستان پسری باهوش و خوش قلب و مهربان بود . هر وقت که میان شاگردان نزاعی روی میداد پرویز آنان را بدور هم جمع میساخت و برایشان قصه میگفت گاهی حکایتی شیرین را که از پدر خویش شنیده بود نقل میکرد . یک روز که چند شاگرد دبستان بر سر چیزی جزئی نزاع میکردند پرویز جمعشان کرد و این حکایت را که از پدر خود شنیده بود برای آنان گفت :

در شهری که ما زندگانی میکردیم مردم همیشه برای آب و نان و سایر چیزها قیل و قال[1] داشتند .

در موقع سختی هرگز هم یاری نمیکردند بهمین سبب همیشه درزحمت بودند شبی که اهل محله بر سر آب باهم دعوا داشتند آنان را پیش خواندم و گفتم اگر قرار باشد یکی از شما بگوید من اول باید آب ببرم و دیگری هم همین را بگوید هم وقت شما تلف میشود هم آب هدر میرود و هم دشمنی قوت میگیرد خوب است اول میراب را بخواهیم و ببینیم چند روز آب در

---

[1] گفتگوی سخت

محله میآید و آن وقت عدهٔ خانه ها را بشمریم و میراب بگوئیم که بهر خانه برای مدت معلومی آب بدهد باین ترتیب هم همهٔ اهالی محل آب میبرند و هم کسی با کسی جنگ نمیکند و هم وقت تلف نمیشود . مردم محله این پیشنهاد درست را قبول کردند . و چون از این کار نتیجهٔ خوب دیدند قرار گذاشتند که اهل محل ماهی یکبار جمع شوند و راجع بامور دیگر هم از قبیل پاکیزگی محله و تقسیم خوار بار و سایر احتیاجات با هم مشورت کنند چون عده زیاد بود قرار شد که مردم محل پنج نفر از ریش سفیدان فهمیده را از میان خود انتخاب کنند که هر ماه یک بار در خانه ای دور هم بنشینند و راجع بامور محله با هم مشورت کنند و قرار هائیکه داده اند بدیگران بگویند . پس از آن همیشه آن پنج نفر بکار ها میرسیدند و دیگران هم دستورشان را می پذیرفتند . دیگر نزاع و مرافعه از میانشان برخاست و با هم دوست و مساعد بودند .

کم کم اهالی محله های دیگر نیز از این کار سرمشق گرفتند و آنان هم از بین خود نماینده انتخاب کردند که جمع شوند و کار محله خود را سر و صورت دهند باین ترتیب همهٔ محله های شهرآباد شد و خوار بار با قیمت ارزان تمام

مردم میرسید و آب فراوان داشتند . حتّی اگر یک وقت در محله ای
شخص فقیر و بینوائی بود فوراً با و همراهی میکردند . چون اهالی شهر
فهمیدند که با کومک و همکاری کارهایشان خوب روبراه میشود تصمیم گرفتند
که یک انجمن شهر تشکیل دهند . و از هر محلّه چند نفر باین انجمن بفرستند
که راجع بوضع محلّهٔ خود از دیگران کومک بگیرند و هم با نمایندگان محلّه های
دیگر مشورت کنند که شهر را زیبا و پاکیزه و امن نگهدارند .

باین ترتیب همهٔ افراد با هم کومک کردند تا شهرشان زیبا شد و مردم
آسوده شدند و با هم نزاع و گفتگو نداشتند .

پرویز بعد از شرح این داستان گفت حالا ما شاگردان دبستان هم باید با یکدیگر
همکاری و هم کومک کنیم تا دبستان روز بروز بهتر شود و خودمان هم با هم بیشتر دوست
باشیم و بعد هم که بزرگ شدیم برای بهبود وضع خودمان و کشورمان بیکدیگر مدد
برسانیم هیچوقت بحق دیگران تجاوز روا نداریم و همیشه قوانین کشور را اطاعت
کنیم . شاگردان بعد از شنیدن این حکایت خوشحال شدند و آنان
که با هم در نزاع بودند باشتی گرائیدند (۱) و از نزاع بکلّی دست کشیدند .

(۱) میل و توجه کردند

اندرز

چو در نیکی رضای کردگار است

به از نیکی نگه کن تا چه کار است

بلطف و مرحمت دلها نگهدار

کس از دست و زبان خود میازار

بپوی[1] اندر جوانی راه یزدان

جوان بهتر خداترس خدادان[2]

بیاموز آنچه نشناسی تو زنهار[3]

که بر کس نیست از آموختن عار[4]

بشاگردی هر آنکو شاد گردد

بود روزی که هم استاد گردد

شعرهای این درس را از بر کنید .

---

(۱) پوییدن، رفتن (۲) خداشناس (۳) آگاه باش (۴) ننگ

شیر و موش

شیری در بیشه ای خفته[1] بود ، موشی ندانسته بر پشت او جست ،
شیر از خواب پرید از روی خشم پنجه بر روی موش گذاشت و خواست او
را هلاک کند موش زبان بعذرخواهی گشود و گفت مرا ببخش که روزی ترا
بکار آیم . شیر از روی تحقیر لبخندی زده گفت ترا رها میکنم لیکن از حیوان
ضعیفی چون تو برای همچو منی چه کاری ساخته است ؟
پس موش را آزاد کرده خود در پی شکار روان شد . از قضا صیادی در
سر راه او دامی گسترده و در آن طعمه نهاده بود همینکه شیر خواست طعمه را
بخورد بدام افتاده با همه زورمندی هرچند کوشید نتوانست بندهای دام را
بگسلد و خود را نجات دهد . در این هنگام همان موش سر رسید و چون
درماندگی شیر را دید بی درنگ بجویدن بندها پرداخت و آنها را پاره کرد
شیر نجات یافت و دانست که در این عالم گاهی از موش ناتوان کاری
ساخته است که از شیر توانا ساخته نیست .

کار درویش مستمند برآر   که ترا نیز کارها باشد

۱، خوابیده

تدبیر ملاح

ملاحی(۱) در کشتی ظرفهای ناخدا(۲) را می شست . یکی از آنها که پربها(۳) بود از دستش لغزید و بدریا افتاد . ملاح میدانست که ناخدا بهای ظرف را از مزد او خواهد کاست(۴) ، با خود تدبیری اندیشید و نزد ناخدا رفت و گفت : اگر چیزی بکسی سپرده باشید و او بداند که آن چیز در کجا است آیا میتوان گفت که آنرا گم کرده است ؟

ناخدا جواب داد نه . ملاح گفت پس اگر یکی از ظرفهای خود را ندیدید نگران نباشید گم نشده است جای آنرا میدانم ، در ته دریا است . ناخدا از هوش او خوشش آمد و از گناه او درگذشت .

---

(۱) جاشو - کارگر کشتی (۲) فرمانده کشتی (۳) بها یعنی قیمت . پربها یعنی قیمتی (۴) کم خواهد کرد

چوپان دروغگو

چوپانی دروغگو گاه‌بگاه بی سبب فریاد میکرد گرگ آمد ! گرگ آمد !
مردم برای نجات[۱] چوپان و گوسفندان بسوی او میدویدند اما چوپان میخندید
و مردم میفهمیدند دروغ گفته است .

از قضا[۲] روزی گرگ بگله زد چوپان فریاد برآورد و کومک طلبید .
مردم گمان بردند باز دروغ میگوید . هیچکس بیاری او نرفت ،
تنها ماند و گرگ همهٔ گوسفندان او را درید .

سعدی فرماید :

کسی را که عادت بود راستی

خطا[۳] گر کند درگذارند[۴] ازاو

وگر نامور[۵] شد بناراستی

دگر راست باور ندارند[۶] ازاو

---

۱. رهائی ۲. اتفاقاً ۳. تقصیر ۴. درگذاردن یعنی چشم پوشیدن از گناه و خطا ۵. معروف و مشهور ۶. باور نکنند .

دل زیردستان نباید شکست

دل زیردستان نباید شکست
مبادا که فردا شوی زیردست

غم زیردستان بخور زینهار[۱]
بترس از زبردستی روزگار

مکن خیره[۲] بر زیردستان ستم
که دستی است بالای دست تو هم

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت[۳] بر آن تربت[۴] پاک باد

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

مزن بر سر ناتوان دست زور
که روزی درافتی بپایش چو مور

گرفتم[۵] ز تو ناتوانتر بسی است
توانا تر از تو هم آخر کسی است

خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است

«سعدی»

تکلیف : شعرهای این درس را از بر کنید .

---

۱. دقت کن - بپا ۲. خیره - بی پروا ۳. بخشایش - آمرزش ۴. تربت - خاک ۵. اگر فرض و خیال کنم

حکایت

روزی بغرور جوانی بانگ[1] بر مادر زدم دل آزرده بکنجی نشست و گریان همیگفت مگر خردی[2] فراموش کردی که درشتی میکنی .

چه خوش گفت زالی[3] بفرزند خویش

چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن

گر از عهد[4] خردیت یاد آمدی

که بیچاره بودی در آغوش[5] من

نکردی در این روز بر من جفا[6]

که تو شیر مردی و من پیرزن

«از باب ششم گلستان سعدی»

خرد = چھوٹا
کلاں = بڑا

---

(۱) بانگ ـ فریاد (۲) خردی ـ کوچکی (۳) زال ـ پیرزن (۴) عهد زمان (۵) آغوش ـ بغل (۶) جفا ـ بدی وستم

تهران   بتاریخ ....

تبریک بآموزگار

آموزگار بزرگوار   حق تعلیم و تربیتی را که بر گردن من دارید هرگز فراموش نخواهم کرد و بر خود لازم میدانم که همیشه آنرا بخاطر داشته و سپاسگزار باشم .

از خدا میخواهم که مرا یاری کند تا اندرزها و تعلیمات شما را در هر مورد بکار بندم .   اینک بمناسبت سال جدید و عید سعید تبریکات صادقانهٔ خود را بحضور محترم تقدیم میدارم و سلامت و سعادت شما و خاندان جلیل را از خداوند متعال خواستارم .

شاگرد شما   احمد نیکوسرشت

دعوت

دوست عزیزم چون روز پنجشنبه دهم خرداد ماه ساعت ۶ بعد از ظهر بمناسبت بازگشت برادر عزیزم از سفر مجلس جشنی در منزل ما ترتیب داده شده است و مجلس ما بی حضور شما رونق و صفائی نخواهد داشت .

خواهشمندم با حضور خود در این مجلس من و همهٔ خانوادهٔ مرا خوشوقت و تشکر فرمائید .

دوست شما ....

نور آفتاب برای موجودات زنده لازم است

یک روز جمعه منوچهر و منصور بخانه دوست خود خسرو رفتند. این خانه باغچه ای داشت. منصور برفقای خود گفت خوبست بکار تازه ای بپردازیم و پیشنهاد کرد که لوبیا بکارند. هر سه گلدان آوردند منصور رفت و لوبیا خرید، منوچهر خاک غربال کرد و خسرو ماسه آورد. نصف بیشتر گلدانها را از خاک و ماسه پُر کردند و چند دانه لوبیا روی آن گذاشتند و روی دانه ها را ماسه ریختند بعد با آبپاش گلدانها را آب دادند.

منوچهر و منصور گلدانهای خود را در آفتاب گذاشتند امّا خسرو گلدان خود را در اطاقی دور از آفتاب گذاشت. هر سه تن یکروز در میان بگلدانهای خود رسیدگی میکردند و آب میدادند. پس از چند روز دیدند که گلدانهای منصور و منوچهر خوب سبز شده و خرّم و شاداب است امّا گلدان خسرو زرد و پژمرده شده است.

تعجب کردند و علّت پژمردگی گلدان خسرو را ندانستند. روز دیگر گلدانها را نزد آموزگار بردند و سبب پژمردگی گلدان خسرو را پرسیدند.

آموزگار از خسرو سؤال کرد گلدانش را در کجا گذاشته است . چون معلوم شد این گلدان در اطاق کم نور بوده است گفت علت پژمردگی و زردی لوبیای خسرو دور بودن از نور آفتاب است .

نور آفتاب برای همهٔ گیاهان لازم میباشد و اگر از آن برکنار باشند پژمرده و زرد میشوند و رشد نمیکنند . نور آفتاب برای موجودات زنده لازم است . نور آفتاب میکرب بسیاری از بیماریها را از میان برمیدارد .

آنان که در اطاقهای تاریک و کم نور زندگی میکنند رنجور و ضعیف[1] میشوند و ممکن است بناخوشیهای سخت مانند سل گرفتار آیند .

پرسش : منصور و خسرو در خانهٔ دوست خود چه کردند ؟ طرز کاشتن لوبیا را در گلدان شرح دهید ؟ چرا گلدان خسرو پژمرده بود ؟ نور آفتاب چه فایده دارد ؟

---

(۱) ناتوان

چراغ

هر روز خورشید فروزان همه جا را روشن میکند . در تاریکی شب چراغ روشن میکنیم .

در زمان قدیم چراغ نبوده است . مردم باستان چوب میسوزاندند و از روشنی آن استفاده میکردند . در نخستین[1] چراغی که تهیه شد روغن گیاهان
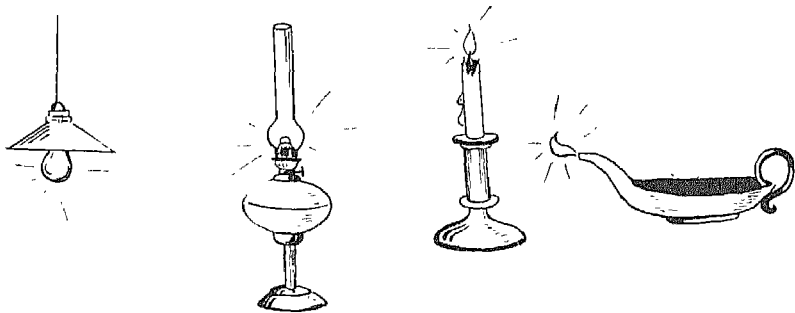
یا پیه و چربی حیوانها بکار میرفت . این چراغها پیه سوز نام داشت . رفته رفته مردم شمع ساختند و از روشنائی آن بهره مند شدند .

از وقتیکه بوجود نفت آگاهی یافتند و آنرا از زمین بیرون آوردند چراغ نفتی رواج یافت . اینگونه چراغها هنوز در بسیاری از خانه ها معمول است .

چراغ برق که امروز در شهرها وجود دارد بهترین چراغها است .

---

(۱) اولین

هیچوقت با چراغ نفتی نباید بازی کرد زیرا ممکن است نفت آتش بگیرد و آدمی و اسباب خانه را بسوزاند . با کلید و سیم و اسباب برق نیز نباید بازی کرد زیرا اگر برق ببدن انسان برخورد کند ممکن است او را بکُشد .

پرسش : مردم باستان با چه وسیله از روشنی استفاده میکردند ؛ چراغ بر چند نوع است ؛ بهترین چراغها کدام است و چرا ؟

نقاشی :

مُرغ و دانه

اوّل یک بیضی بزرگ و یک بیضی کوچک مانند شکل سمت راست صفحه روی کاغذ نقاشی بکشید بعد بترتیبی که در کتاب می بینید دم و پا و پر و بال آن را تکمیل کنید شکل مرغی خواهید داشت که مشغول دانه برچیدن است .

اکنون این مرغ را به ذوق و سلیقه خود رنگ کنید .
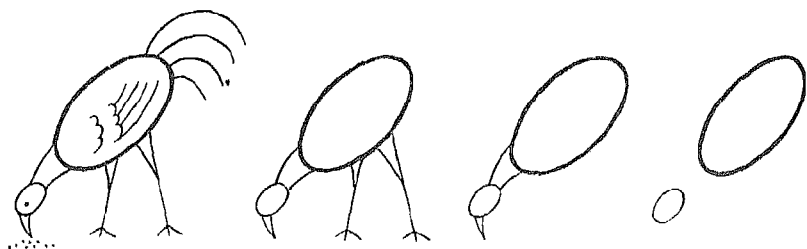
مُرغ و خروس

مرغ و خروس بسیار سودمندند گوشت آنها را میخوریم و از پَر آنها برای درست کردن بالش و متکا استفاده میکنیم ، مرغ تخم میگذارد تخم مرغ غذای خوبی است . در خانهٔ زهرا مرغ و خروس زیاد است زهرا آنها را دوست دارد و با آنها بازی میکند . در موقع معیّن با آنها آب و دانه میدهد . مادر زهرا تخم مرغها را جمع میکند . هر وقت یکی از مرغها کُرچ شد چند تخم مرغ زیر آن میگذارد ، بسبب گرمی بدن مرغ پس از چند روز جوجه ها از تخم بیرون میآیند .
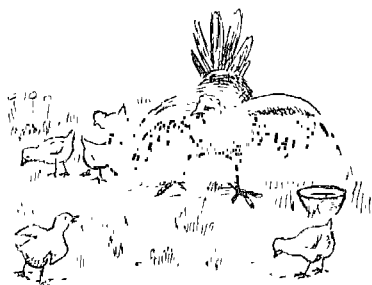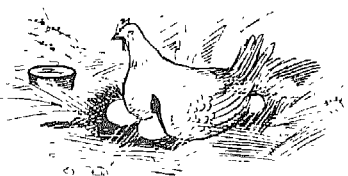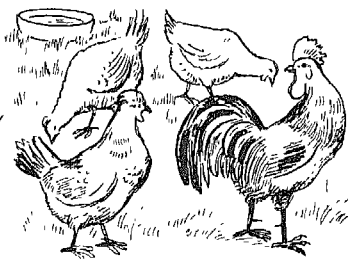
لانهٔ مرغان را باید همیشه پاکیزه نگاه داشت و خوراک خوب و کافی با آنها داد تا ناخوش نشوند و بیشتر تخم بگذارند .

breathe　living beings

موجوداتِ زنده تنفس میکنند

روزی آموزگار جگر سفید گوسفندی را که خرخره هم بآن وصل بود بکلاس آورد

و گفت این ریه[1] است که گوسفند با

آن نفس میکشد .
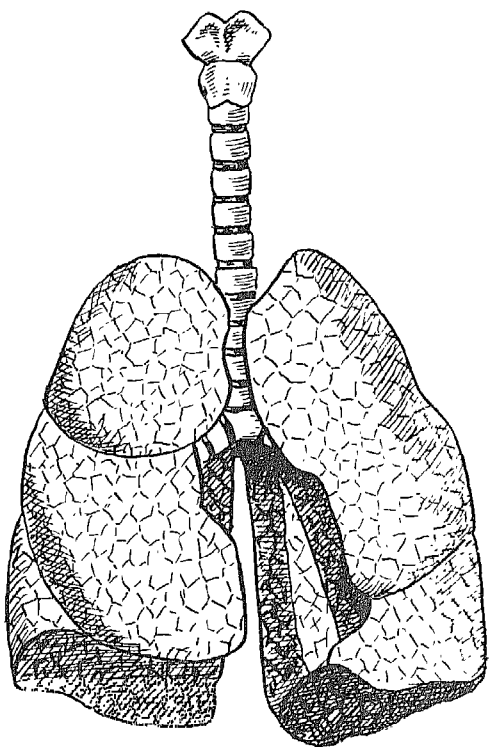
انسان و بسیاری از حیوانات

هم ریه و خرخره دارند . در موقع

نفس فرو بردن که هوا داخل ریه

میشود سینه باز و وقت خروج[2] هوا

سینه جمع میگردد .

در هوا گازی[3] هست که برای زندگی

انسان و حیوان و گیاه لازم است

این گاز را اکسیژن مینامند

پرسش : با چه چیز حیوان و انسان نفس می کشد ؟ ریه را بفارسی چه مینامند ؟

درهوا چه گازی هست که برای نفس کشیدن مفید است ؟

---

(۱) شُش (۲) بیرون آمدن (۳) جسم بخار مانند

حیوان و گیاه غذا لازم دارند

برای زندگی حیوانات غذا لازم است
و اگر غذا نخورند میمیرند . غذا بوسیلهٔ
دستگاهی که در بدن است تغییر میکند و بعد
تبدیل بخون میشود و خون مایهٔ حیات انسان
و حیوان است دستگاههائی که غذا را
تغییر میدهند ، عبارتند از : دهان ، دندانها ، معده ، روده ها
انسان و بیشتر حیوانات غذا را میجوند و بمعده فرو میبرند . در معده غذا هضم میشود .
و پس از هضم بروده میرود در روده شیرهٔ غذا جذب[1] میگردد و بوسیلهٔ خون بتمام
بدن میرسد . تفالهٔ غذا از راه روده خارج میشود .
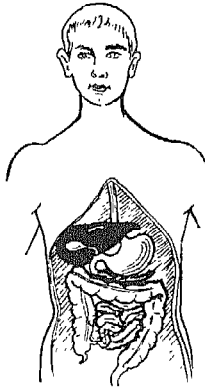
گیاهان هم غذا میخواهند و اگر بآنها
غذا نرسد از بین میروند . بدین سبب
اگر مدتی آب بسبزی و درخت نرسد
میخشکد . چون غذای گیاهان بیشتر در

---
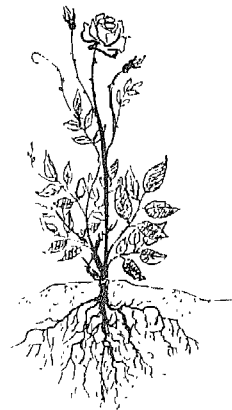
۱ . جذب میگردد : گرفته میشود

کود است ، در زمینهای کم کود و بی قوّت گیاه خوب بزرگ نمیشود .

ریشهٔ گیاه در زمین پهن میشود و گیاه با ریشه های خیلی باریک و مویی[1] خود غذا را از زمین میکشد .

حیوانات و گیاهان را موجود زنده هم میگویند . موجودات زنده همه احتیاج بغذا دارند .

تکلیف : از روی این درس دو بار بنویسید .

پرسش : ۱ - دستگاه خون سازی چیست ؟ ۲ - چگونه غذا بخون تبدیل میشود ؟ گیاه چگونه غذا میخورد ؟

---

(۱) ریشه های مویی : ریشه های مانند مو

ماهی

ماهی در آب زندگی میکند و اگر بخشکی بیفتد میمیرد . خوراک ماهی از حیوانات ریز و چیزهائی دیگراست که در آب وجود دارد . ماهی هوائی را که در آب است تنفس میکند . دسته‌ای از ماهیان در دریاها و برخی در حوضها و رودخانه‌ها زندگی میکنند . روی پوست بعضی ماهیان پولکهائی است که فلس یا پشیزه نامیده میشود . ماهی خاویار پولک ندارد ولی تیغ دارد . ماهی قزل آلا از آن دسته ماهیان است که در رودخانه زندگی میکند و گوشت آن لذیذ است .

شغل بیشتر مردم کنار دریا صید ماهی و خرید و فروش آنست و بیشتر خوراکشان نیز ماهی است .

پرسش : آیا نام بندر شنیده‌اید ؟ نام کدام بندر را شنیده‌اید ؟ خوراک مردم بندر چیست ؟ ماهی در کجا زندگی میکند ؟ کدام نوع ماهی در رودخانه یافت میشود ؟ فلس چیست ؟
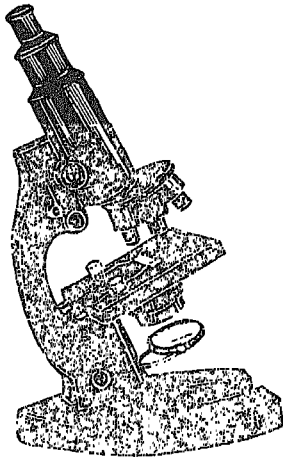
میکرب

میکرب موجودی کوچک است که جان دارد و بچشم نمیآید. برای دیدن آن ابزاری[1] مخصوص بنام ریزبین بکار میبرند. شکل میکربها ساده است: بعضی گرد بعضی دراز و برخی مار پیچ اند.

میکرب در هوا، آب، زمین و بدن انسان و حیوان زندگی میکند. بیشتر بیماریها از میکرب پیدا میشود. میکرب بیماریها بیشتر در جای کثیف و ناپاک پرورش مییابد بنابراین باید از آشامیدن آبهای آلوده و خوردن سبزیهای نشسته و غذاهای ناپاک پرهیز[2] کرد.

پرسش: چرا دست در دهان کردن بد است؟ دست نشسته غذا خوردن چه ضرر دارد؟ میکرب را چگونه میتوان دید؟ درین عکسها انواع میکرب ها را از هم جدا کنید؟

---
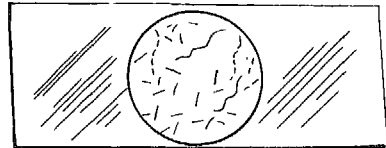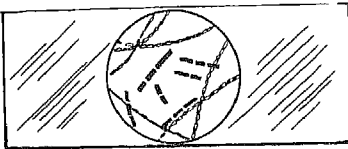
(۱) ابزار - اسباب (۲) پرهیز کردن - دوری کردن.

حشرات

یک دستهٔ بزرگ از جانوران را حشرات میگویند .

بعضی حشرات سودمند و بعضی زیان آورند .

از جملهٔ حشرات سودمند زنبور عسل و کرم ابریشم است و از حشرات زیان آور

پشه ، مگس ، شپش ، کیک ، ساس ، ملخ ، کنه و موریانه را می توان

نام برد .

Bee
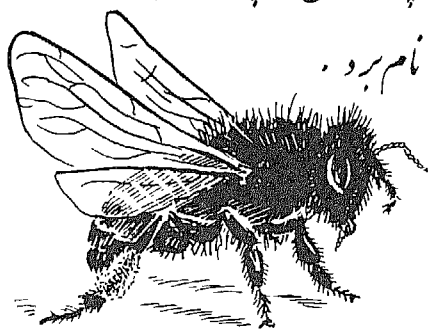
زنبور عسل

زنبور عسل حشره ای است که

روی گلهای خوشبو می نشیند و شیرهٔ آنها

را میمکد و از آن شیره عسل میسازد .

عسل غذای بسیار خوبی است و

فایده های زیاد دارد .

بعضی مردم این حشرهٔ سودمند را

در جای مخصوصی بنام کندو نگاهداری

می کنند و پرورش میدهند .
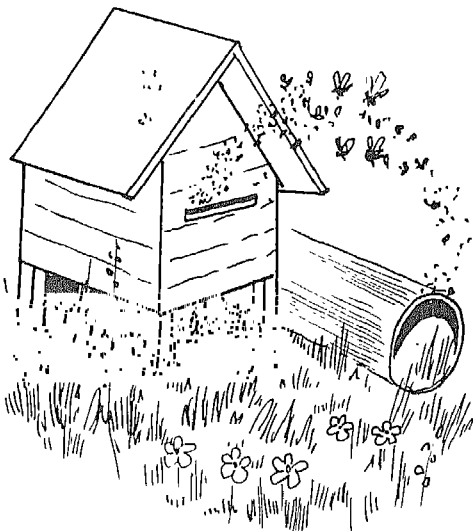
زنبور عسل دسته دسته زندگی می کند . هر دسته در یک کند و منزل میگیرد و از بین آنها یک زنبور ماده درشت تر از همه است و آنرا ملکه میگویند که کارش تخم گذاری است .

«کرم ابریشم»
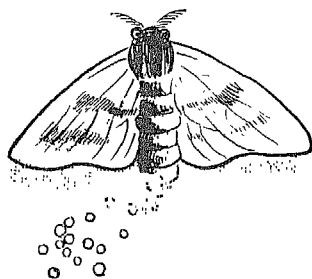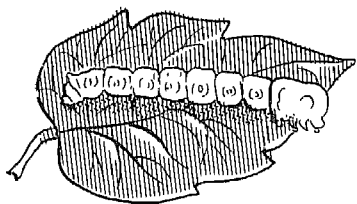
غذای نوزاد کرم ابریشم برگ درخت توت است . این نوزاد کم کم بزرگ میشود و از آب دهان بدور خود رشته های نازک ابریشم میکشد و پیله درست میکند و خود در میان آن پنهان میشود .

پس از مدتی حشره داخل پیله تارهای ابریشم پیله را سوراخ میکند و بشکل پروانه بیرون میاید .

پیله کرم ابریشم را از هم باز می کنند و ابریشم بدست میاورند .

ابریشم را برای بافتن پارچه های محکم و با دوام بکار میبرند .

مگس
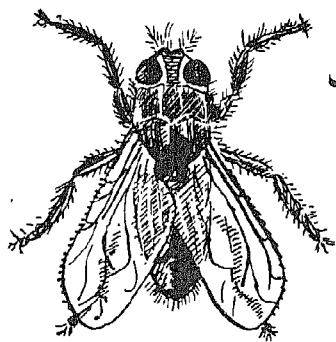
مگس حشره ای خطرناک و زیان آور است
و بیشتر در محلهائی که پهن و زباله ریخته اند زندگی
میکند و تخم میگذارد . چون در جاهای کثیف
می نشیند پر و بال و پاها و خرطوم او بمیکرب
آلوده میشود و اگر روی چیزهای خوراکی بنشیند
آنها را هم آلوده میکند . اگر روی زخم بنشیند
میکربها را از راه زخم وارد خون میکند و انسان
را به بیماری دچار میسازد .
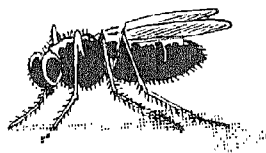
باین جهت هم باید حیاط ، اطاق ، مستراح و محلهای عمومی مانند کوچه و مسجد را
همیشه پاک و تمیز نگاه داشت و هم مگس را نابود کرد و روی زخم بدن را هم باید پوشاند
تا مگس بر آن ننشیند . بهترین وسیله برای نابود کردن مگس ، امشی و گرد
د د ت است .
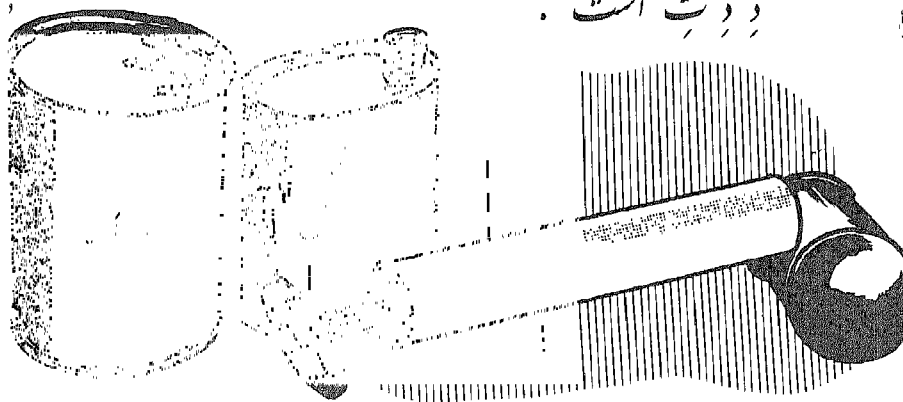
پشّه

پشّه حشره ای است که در محلهای کثیف و جای تاریک زندگی میکند و بدنش آلوده بمیکرب است و برای بدست آوردن غذا بیشتر در تاریکی شب پرواز میکند .

وقتی که پشّه روی پوست بدن انسان و حیوان بنشیند نیش خود را در پوست او فرو میبرد و خون میمکد و هنگام مکیدن میکربهای مختلف را نیز ببدن او وارد میکند بعضی پشّه ها ریزند مثل پشّه خاکی و بعضی دیگر درشت ترند مثل پشّه های معمولی و پشّه مالاریا .

«شپش»
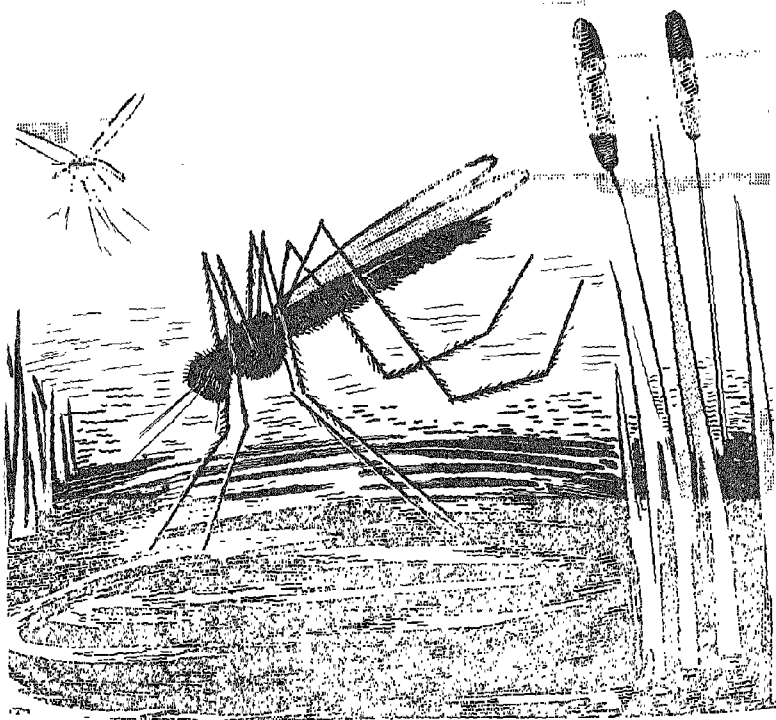
شپش در تن اشخاص کثیف زندگی میکند و غذایش از خون بدن انسان است اما تخم شپش را رِشک میگویند . رشک خیلی کوچک و سفید رنگ است و بموی بدن یا لباس میچسبد .

وقتی بدن یا موی سر شپش گذاشت بدن بخارش میآید و انسان ناراحت میشود . شپش خون بدن را میمکد و میکرب را از بدن بیمار به بدن سالم منتقل میکند . نفت و گرد دِ دِ ت شپش را از میان میبرد . رشک مو را با پاکیزه نگاهداشتن سر و بدن و دواهای مخصوص باید از بین برد و برای کُشتن رشک لباس باید آنرا در آب جوشانید و پس از خشک شدن آنها را با اطوی داغ خوب اطو کرد .

غلّه و بُنُشَن
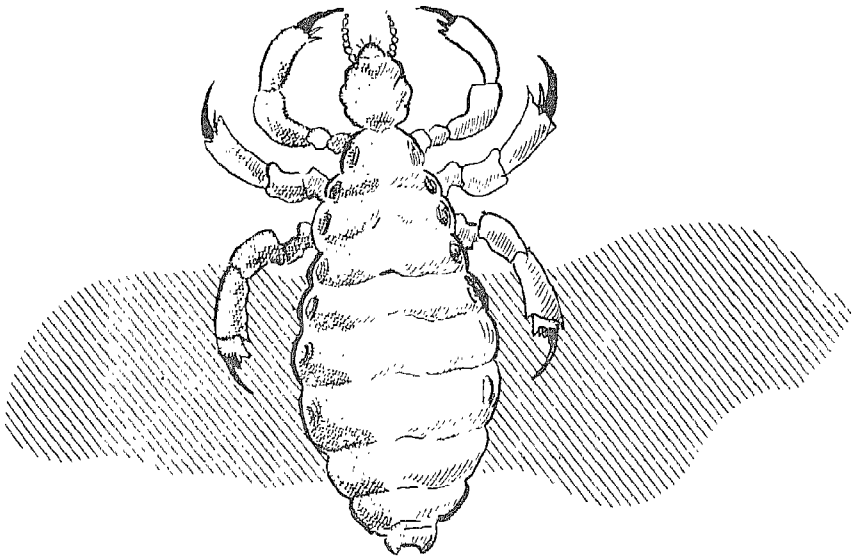
محصول زراعت مانند گندم و جو را غلّه میگویند.

گندم را آرد میکنند و با آن نان می پزند.

خوراک اصلی بیشتر مردم نان است از جو هم

مردم فقیر نان میپزند و هم خام آنرا باسب و حیوانهای

بارکش میدهند. برنج هم مانند گندم خوراک

مردم میباشد.

برای کاشتن برنج آب زیاد لازم است،

بهمین جهت در گیلان و مازندران چون آب فراوان

است بیش از جاهای دیگر برنج کاری معمول است.

نخود، لوبیا، عدس، باقلا و ماش را بُنُشَن (حبوبات) میگویند

و از آنها غذاهای خوب و مقوّی[1] میسازند.

---

(۱) قوّت دهنده
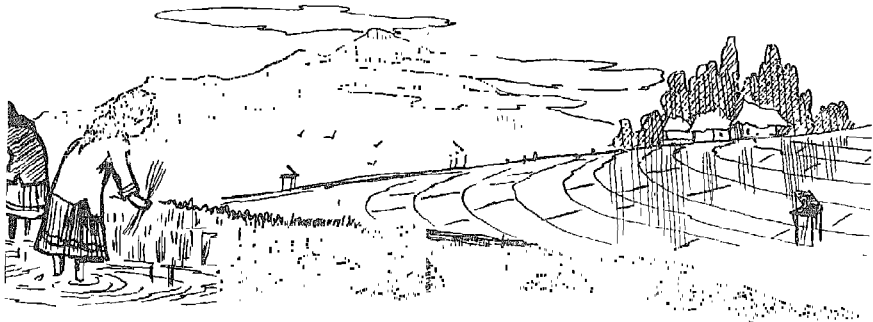
طوطی

طوطی پرنده ای سبز رنگ است و نوک خمیده ای دارد . طوطی میتواند صوت[1] انسان یا حیوان را تقلید[2] کند . این حیوان در جنگلهای گرمسیر بسر میبرد .

مریم طوطی زیبائی داشت که پدرش از هندوستان آورده بود . مریم این طوطی را بسیار دوست میداشت و در قفس نگاهداری میکرد روزی چند مرتبه بطوطی سر میزد و باو خوراک میداد . چند کلمه هم مانند آقا ، بابا ، بی بی ، سلام ، برو ، بیا ، باو یاد داده بود . امّا طوطی معنی این کلمات را نمیدانست و نفهمیده باز میگفت .

هر کس عبارتی از بر کند و معنی آنرا نداند میگویند طوطی وار یاد گرفته است

---

(۱) آواز (۲) بازگوئی

طوطی وار یاد گرفتن بسیار بد است .

دانش آموز نباید درس خود را طوطی وار از بر کند بلکه باید بکوشد هرچه را میخواند معنی آنرا دریابد و اگر نفهمد بپرسد .

بزرگان گفته اند : چو طوطی سخنگوی نادان مباش .

پرسش : طوطی در کجا بسر میبرد ؟ از چه کار انسان تقلید میکند ؟ طوطی وار یعنی چه ؟

این شعر را از بر کنید و دو بار بنویسید :

میکوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی
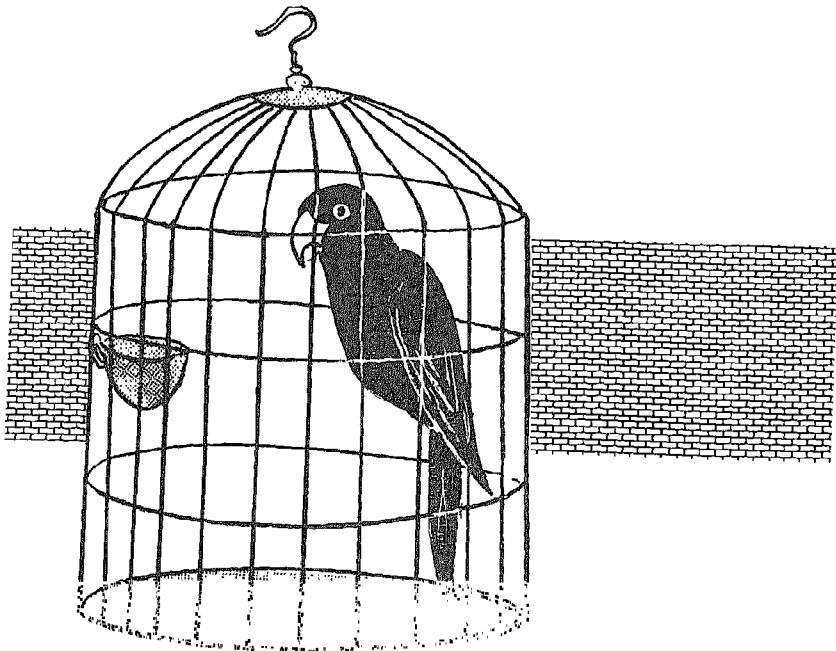
درخت سیب و بوتهٔ سیب زمینی

جعفر بچهٔ کوچکی بود ، با پدر و مادر خود در باغی زندگی میکرد . این باغ درخت سیب زیاد داشت . موقع تابستان که سیبها میرسید جعفر بپدر خود در چیدن و جمع کردن آنها کمک میکرد .
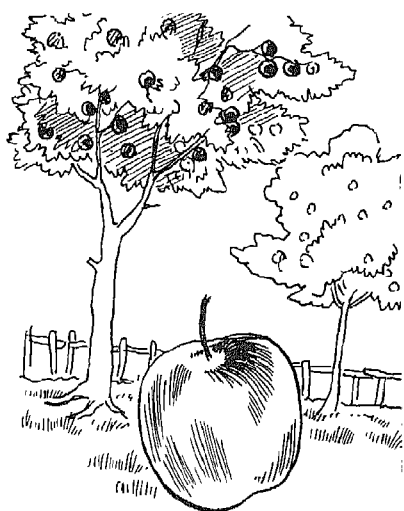
یک روز بهار پدر خود را دید که زمین را بیل میزند و سیب زمینی میکارد ، از او پرسید آیا سیب زمینی هم مانند سیب درخت بزرگی دارد ؟

پدرش جواب داد نه پسر جان سیب زمینی درخت ندارد و فقط بوتهٔ کوچکی دارد محصول[1] سیب زمینی بسیار است ، از یک دانهٔ آن سیب زمینی های زیاد بوجود[2] میآید ، سیب زمینی را در جاهای گرم ایران در پائیز میکارند و در جاهای سرد در بهار .
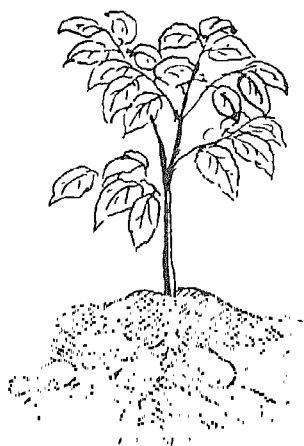
پرسش : ۱- سیب زمینی با سیب چه فرق دارد ؟

۲- سیب زمینی را چه وقت میکارند ؟ و کی محصول آنرا برمیدارند ؟

۳- محصول سیب زمینی کم است یا زیاد ؟

---

(۱) فایده (۲) پیدا میشود .

کچلی

پروین دختری زیبا بود . موهای مشکی پرپشت داشت . همه او را دوست میداشتند و از موهای قشنگ او خوششان میآمد . دخترِ همسایه کچلی داشت .

بیچاره پروین هم که با او همبازی بود کچل شد . چون پدر و مادرش در معالجهٔ او کوتاهی کردند موهای زیبایش کم کم ریخت و سرش طاس شد .
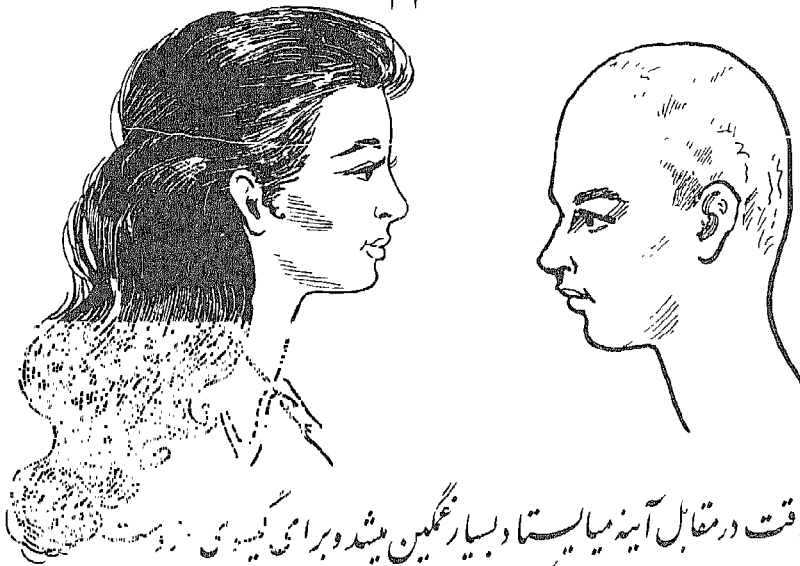
هر وقت در مقابل آینه میایستاد بسیار غمگین میشد و برای گیسوی از دست رفتهٔ خود افسوس میخورد و آه میکشید .

موقع بیرون رفتن از خانه هم روسری می بست تا کسی سرِ طاس و بی

موی او را ببینند .

در بیماری کچلی پوست سر زخم میشود و مو میریزد .

برای آنکه بمرض کچلی گرفتار نشویم باید شانه و قیچی و اسباب آرایش دیگران را بکار نبریم . در مغازهٔ سلمانی باید مواظبت کنیم و مراقب(۱) باشیم که تیغ و قیچی و شانه و ماشین اصلاح با الکُل یا چراغ الکُلی پاک شده باشد و هر وقت که روی سرمان جوش یا زخمی پیدا شد باید زود به طبیب مُراجعه کنیم .

پرسش : چرا پروین کچل شد ؟ برای جلوگیری از کچلی چه باید کرد ؟

---
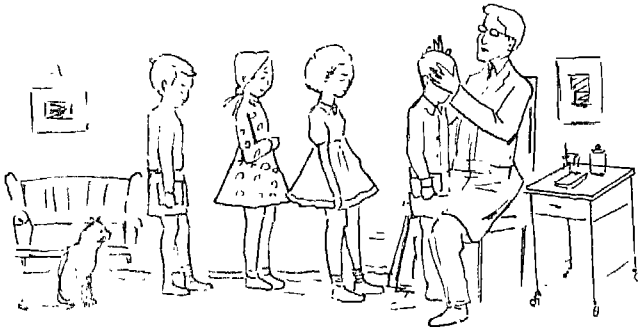
(۱) مراقب باشیم یعنی بپائیم .

چشمهای خود را سالم نگاه داریم

چشم عضو مهم بدن ما است و در زندگی بآن احتیاج زیاد داریم . پس باید همیشه در پاکیزگی و سلامت چشم بکوشیم تا به چشم درد و سایر بیماریهای چشم دوچار نشویم .

برای سلامت چشم نباید دست کثیف و دستمال ناپاک بآن بزنیم . باید همیشه صورت و دست خود را با آب پاک بشوئیم .

چون بیشتر بیماریهای چشم از شخصی بشخص دیگر سرایت میکند باید از معاشرت با کسانی که چشم درد دارند دوری کنیم . اگر ناچار با کسانی معاشرت داریم که چشم درد دارند باید همینکه بخانه آمدیم دست وصورت خود را با صابون و آب پاکیزه بشوئیم و با حوله و دستمال مخصوص خود خشک کنیم .

چشم در نور شدید آفتاب و چراغهای پُرنور و همچنین در گرما و سرمای زیاد و گرد و غبار هوا از دو دخته ضعیف و بیمار میشود پس برای سلامت چشم بعضی اوقات عینک دودی بچشم میزنیم تا هم از شدّت نور و گرما و سرما کم شود و هم گرد و غبار داخل چشم نشود .

آب پاکیزه بنوشیم

پنج روز بود که هوشنگ بدبستان نرفته بود . آموزگار از فریدون که همسایهٔ هوشنگ است پرسید :

مگر هوشنگ ناخوش است ؟

فریدون جواب داد : دیروز با مادرم بخانهٔ هوشنگ رفتم . هوشنگ خیلی بیحال در رختخواب خوابیده و مادرش دکتر بخانه آورده بود . دکتر پس از معاینه و رسیدگی گفت : بیماری هوشنگ حصبه است .

آموزگار گفت : آیا میدانید انسان چگونه بحصبه دچار میشود ؟

فریدون گفت : خوردن آب ناپاک و آلوده انسان را بحصبه دچار میکند زیرا دیروز آقای دکتر بمادر هوشنگ دستور داد که همه باید آب جوشیده بخورند ، کاهو ، کلم و سبزی خوردن را با آب پاک بشویند و در ظرف آبی که در آن مقدار کمی پرمنگنات حل شده باشد مدت یکربع ساعت بگذارند بعد آنرا بخورند .

آموزگار گفت : آفرین که با دقت بدستورهای دکتر توجه کردید اما باید بدانید که در آبهای کثیف و آلوده علاوه بر میکرب حصبه میکربهای دیگری مثل میکرب بیماریهای اسهال خونی ، وبا ، و تخم کرمهای زیان آور و چیز بمقدار زیاد وجود دارد .

الکل میکرب را میکشد

روزی مادر احمد مریض بود . پدرش برای او طبیب آورد .

طبیب میخواست اندازهٔ تب مریض را معلوم کند . برای این کار درجهٔ تب نما را از کیف بیرون آورد و در شیشه ای که الکل داشت فرو برد بعد از آن با پنبهٔ تمیز درجه را پاک کرد و زیر زبان مریض گذاشت . احمد آنجا حضور داشت و دید که طبیب درجه را در الکل فرو برد .

علت آنرا از پدر خود سؤال کرد . پدرش گفت الکل میکربها را میکشد و چون ممکن بود که میکربی روی درجه باشد طبیب آنرا در الکل فرو برد تا میکرب کشته شود . احمد گفت پدر جان وقتی دکتر میخواست بمادرم سوزن[1] بزند روی بازوی او پنبهٔ الکلی مالید . لابد برای آن بود که میخواست میکربهای روی پوست بازوی مادرم را از بین ببرد تا میکرب داخل بدن او نشود .

پدر احمد از هوش او خوشحال گشت و او را تحسین[2] کرد و گفت امّا فراموش مکن که هیچوقت الکل را نباید خورد که بجگر و معده و روده و عضو

---

(۱) داخل کردن دوا را در بدن با سوزن تزریق هم میگویند (۲) آفرین گفت

ها ی دیگر بدن صدمه میزند . کسانی که شراب و عرق میآشامند
چون این مشروبات[1] الکل دارد بمرضهای سخت دچار میشوند وزود میمیرند
برای همین است که در دین اسلام آشامیدن شراب وسایر
مشروبات الکلی حرام شده است .

پرسش : ۱- طبیب چه کرد ؟ ۲- احمد چه پرسید ؟ ۳- پدر احمد چه جواب
داد ؟ ۴- الکل چه خاصیت دارد ؟ ۵- زیان مشروبات الکلی را بیان کنید ؟ ۶- چرا
شراب در دین اسلام حرام شده است ؟

نقاشی ـ دوات

روی کاغذ نقاشی شکلی ساده مثل شکل دست چپ بکشید ، بعد از آن را بترتیبی که می بینید
تکمیل کنید . تا شکل دواتی بشود . سپس آن را مطابق سلیقهٔ خود رنگ کنید
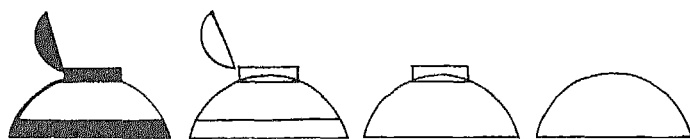
(۱) مشروبات : آشامیدنیها

باران

مینو : مادرجان چرا از سماور بخار بلند میشود ؟

مادر : برای اینکه توی سماور آتش است آب سماور که گرم شد بخار میشود .

مینو : من دیروز که بدبستان میرفتم در راه دیدم از روی برفهای کوچه بخار بلند میشد . مگر زیر برفها هم آتش بود ؟

مادر : نه مینوجان زیر برفها آتش نبود بخاری که در کوچه دیدی بواسطهٔ گرمای آفتاب است . گرمای آفتاب برف را آب و آب را بخار میکند

پرویز : مادرجان این بخار که بلند میشود کجا میرود ؟

مادر : بآسمان میرود .

مینو : بخار بآسمان که رفت چه میشود ؟
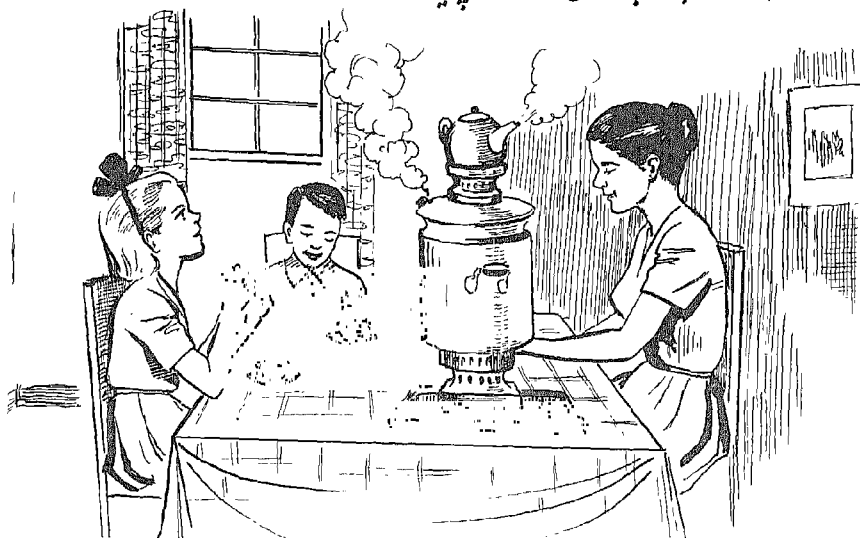
مادر : برای اینکه بفهمی بخار در آسمان چه میشود آن بشقاب سرد را بردار و روی بخار سماور بگیر ، ببین حالا چند قطره آب روی آن جمع میشود و کم کم میچکد . همینکه بخار سماور ببشقاب سرد رسید بقطره های آب تبدیل میشود . همچنین بخاریکه بآسمان میرود چون سرد شود بشکل ابر در میآید . ابرها ممکن است بقطره ها تبدیل و بصورت باران بزمین برگردد . اگر هوا زیاد سرد باشد قطره های آب در آسمان یخ می بندد و بشکل برف بزمین میآید .

ابر ، باران ، برف همه از بخار آب درست میشود .

این شعر را از بر کنید و از روی آن بنویسید :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند   تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

پرسش : چگونه بخار درست میشود ؟ بخار از چه درست میگردد ؟ اگر آب را حرارت دهیم بچه تبدیل میشود ؟ باران چگونه درست میشود ؟
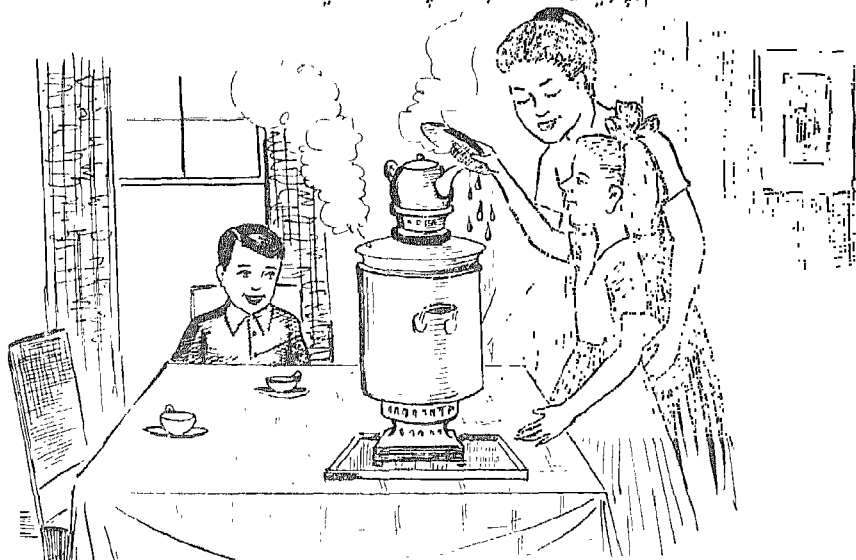
مالاریا

مالاریا یکی از بیماریهای معروف است که آنرا تب نوبه هم میگویند .
این بیماری بیشتر در جاهائیست که آب راکد[1] مانند باتلاق واستخر زیاد باشد بدین سبب در مازندران و دیگر جاها که برنج کاری میشود این بیماری شیوع[2] دارد .

میکرب این مرض را پشهٔ مخصوصی ببدن انسان وارد میکند .
پشهٔ مالاریا روی آب تخم میگذارد . نوزاد پشه بشکل کرم کوچکی از تخم بیرون میآید و مدّتی در آب زندگی میکند .
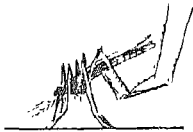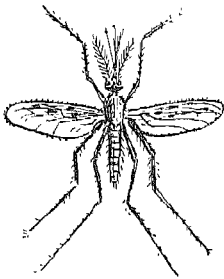
همین کرم بعد پشه میشود و پرواز میکند .

---

(۱) آب راکد - آب ایستاده (۲) شیوع دارد : فراوان است

مالاریا آدمی را کم خون ، زرد رنگ و رنجور میسازد و اگر شخص بیمار زود معالجه نشود از پا درمیآید و میمیرد .

برای آنکه گرفتار تب و نوبه نشویم باید خود را از گزیدن پشهٔ مالاریا حفظ کنیم . و دوائی که برای جلوگیری از مالاریا مفید است بخوریم .

از طرف دیگر برای نابود کردن پشهٔ مالاریا باید بکوشیم .

از کارهائی که برای این مقصود میتوان کرد خشکانیدن باتلاقها و مردابها و پاشیدن گرد د د ت بدر و دیوار خانه ها و اطاقها است . روی آب استخرها هم میتوان قدری نفت پاشید تا نوزاد پشه را در آب بکشد . درنتیجه اقدامات دولت هم اکنون در بیشتر نواحی باتلاقی این بیماری از میان رفته است و مبارزه با این بیماری همچنان ادامه دارد .

پرسش : مالاریا را چه میگویند ؟ این بیماری در کجا پیدا میشود ؟ برای پیش گیری از آن چه باید کرد ؟ دولت برای مبارزه با مالاریا چه کرده است ؟

چغندر ـ قندسازی
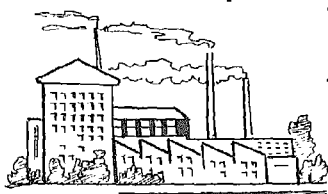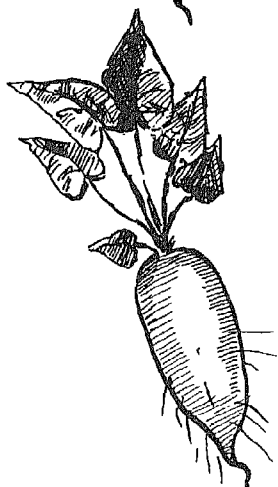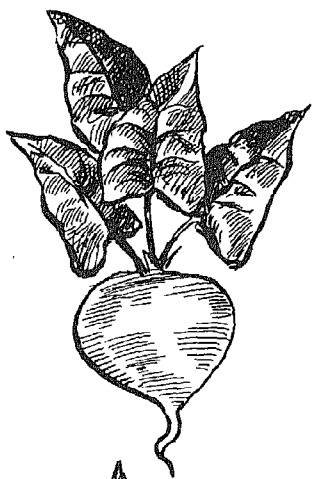
زراعت چغندر کار با فایده ایست . تخم چغندر را در آخر بهار میکارند و در پائیز چغندر را از زمین بیرون میآورند . برگ چغندر پهن و بلند میباشد . چغندرهای معمولی گرد و سرخ رنگ است . در زمستان مردم چغندر پخته را زیاد میخورند . چغندر قند سفید رنگ و دراز است و چون شیرینی آن بیشتر از چغندر سرخ میباشد ، برای ساختن قند بکار میرود . چغندر قند را در کارخانهٔ قندسازی خرد میکنند و فشار میدهند آب بسیار شیرینی بدست میآید که با آن قند میسازند . در ایران چندین کارخانهٔ قندسازی تأسیس شده و در آن چغندر را مبدل بقند و شکر میکنند .

پرسش : ۱ـ چغندر را چه وقت میکارند و از آن چه فایده میبرند ؟

زکام

زکام بیماری واگیرداری است که بیشتر بعلت سرما خوردگی پیدا میشود .
میکرب زکام از هوا یا تن بیماران ببدن شخص سالم وارد میگردد .
برای آنکه باین مرض دچار نشویم ، باید در وقت سرما خود را خوب
بپوشانیم و از جای گرم یک مرتبه بهوای سرد بیرون نرویم و از کسانی که
زکام دارند دوری جوئیم .

اگر بزکام مبتلا شویم نباید با دست دادن و نزدیک شدن باشخاص سالم
آنان را نیز باین بیماری دچار سازیم . زیرا کسی که زکام دارد در موقع
حرف زدن مخصوصاً هنگام عطسه و سرفه مقدار زیادی میکربهای زکام را
از دهان و بینی خود در هوا می پراکند . هرکس که در اطراف او باشد
بزکام دچار میشود .

پرسش : آیا زکام واگیردار است ؟ برای پیش گیری از سرایت آن
چه باید کرد ؟ برای محافظت خود از زکام چه میکنید ؟

شبنم

مینو : مادرجان قطره های آب را روی برگ گل تماشا کنید :
باران که نیامده پس این قطره های آب از کجا پیدا شده است ؟

مادر : درست میگوئی دخترجان باران نیامده ، این قطره ها که
می بینی شبنم است که آنرا ژاله نیز میگویند .

مینو : شبنم از کجا پیدا میشود ؟

مادر : یادت هست چندی پیش بشقابی را روی بخار سماور گرفتی و
زیر بشقاب قطره های آب جمع شد ؟

روزها که آفتاب بر آب میتابد آب بخار میشود و بهوا بالا میرود همین
بخار شبها که هوا خنک شد ، چون برگهای سرد برسد بقطره های آب
تبدیل میشود و بشکل ژاله روی برگها می نشیند .

پرسش : شبنم چیست ؟ چگونه پیدا میشود

باد
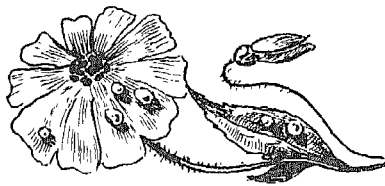
روزی آموزگار کلاس سوم دبستان بمدرسه میرفت هوا خیلی گرم وطوفانی بود باد بشدّت میوزید درختها خم میشد ، دربین راه خسرو رسید وازاو پرسید : چه میشود که باد میوزد ؟

آموزگار پاسخ داد : هوای گرم چون سبک است بالا میرود هوای سرد زود جای هوای گرم را که بالا رفته است میگیرد ، از این رفتن هوای گرم وآمدن هوای سرد باد تولید میشود .

باد همیشه از جائی که سرد است بطرف جای گرم میوزد .

ضدّعفونی کردن منزل ولباس

سهراب بآموزگار گفت چون خانهٔ ما از دبستان دور بود پدرم دیروز خانهٔ نزدیکتری کرایه کرد ، ولی نگذاشت اسباب کشی کنیم و گفت اوّل اطاقها را ضدّعفونی کنند بعد اسباب و اثاثهٔ خانه را ببرند .

آموزگار گفت پدرت حق داشت هر وقت کسی میخواهد در اطاق یا خانه ای که شخص دیگر در آن بوده است زندگی کند باید اوّل آنجا را ضدّعفونی کند یعنی میکربها و حشرات موذی آنجا را از بین ببرد . در اطاقهای خانهٔ خودتان هم برای از بین بردن میکربها و حشرات باید گاهگاه این کار را بکنید فریبرز پرسید چگونه اطاق و خانه را ضدّعفونی میکنند ؟

آموزگار گفت باطاقها دود گوگرد میدهند یا گرد « د د ت » میپاشند یا با تلمبه امشی میزنند . خسرو گفت لباس را هم میتوان ضدّعفونی کرد ؟

آموزگار جواب داد پیراهن و زیرشلواری و دستمال و حوله و ملافه لحاف را در آب میجوشانند و لباسهائی را که نمیتوان جوشانید در آفتاب میاندازند ، یا با اتوی داغ و بخار آب خیلی گرم ضدّعفونی میکنند .

پرسش : ضدعفونی کردن برای چیست ؟ اطاق را چگونه ضدعفونی میکنند؟

جغرافیا

کُرهٔ زمین

زمین که ما روی آن زندگی میکنیم و شهرها روی آن ساخته شده مانند نارنج گرد است .

هر چیز که مانند گوی گرد باشد کُره نامیده میشود . زمین هم مانند نارنج بشکل کُره است .

روی زمین بواسطهٔ وجود کوهها و تپه ها و درّه ها ناصاف است این بلندیها و پستیها مانند ناهمواریهای روی نارنج از گردی زمین نمیکاهد .

زمین در ۲۴ ساعت شبانروز یک مرتبه بدور خود میچرخد . این حرکت را حرکت شبانروزی زمین میگویند .

هرگاه نارنجی را برابر یک چراغ نگاه داریم نیمی از آن که رو بچراغ است روشن و نیم دیگرش تاریک می ماند .
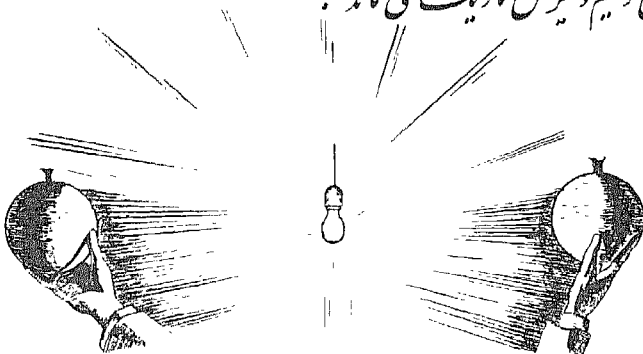
خورشید هم زمین را روشن میکند .

در حرکت شبانروزی یک نیمهٔ زمین رو بخورشید و نیمهٔ دیگر در تاریکی است نیمهٔ رو بخورشید روز و نیمهٔ دیگر شب است .

زمین غیر از حرکت بدور خود بگرد خورشید هم میگردد . مدت گردش دور خورشید یکسال یا ۳۶۵ روز میباشد .

برای آنکه حرکت شبانروزی زمین و گردش آنرا بدور خورشید خوب بفهمید فرفره ای را در یک سینی بگردش درآورید می بینید هم دور خود میچرخد و هم دور سینی میگردد «بشکل نگاه کنید .»
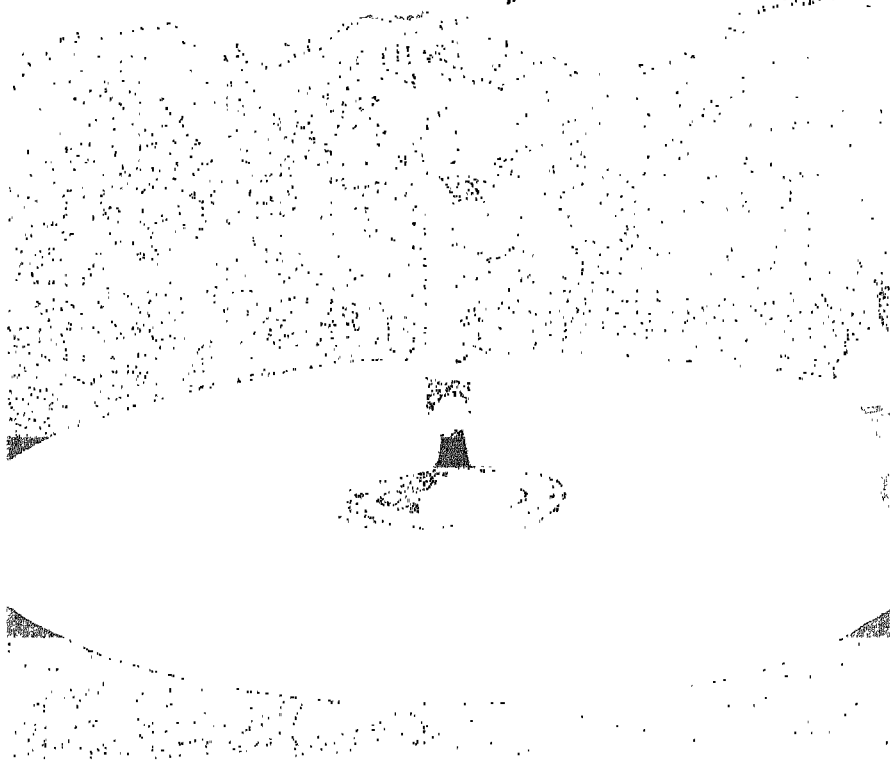
کوه رود

در شکل صفحهٔ مقابل یک رشته کوه می بینید . کوهها برآمدگی زمین است .
بالا رفتن از کوههای سراشیب مانند رشته کوه البرز در شمال ایران مشکل
است . گاهی کوه آتشفشانی میکند .

بالای کوههای بلند در زمستان بسبب سرمای زیاد برف و یخ فراوان جمع
میشود و هنگام گرمای بهاری این برف و یخ رفته رفته آب میشود و از شیب کوهستان
جاری میگردد و با آب چشمه ها و جوی های دیگر می پیوندد و رود پرآبی بوجود میآورد
که بدریا یا دریاچه میریزد .

در ایران رود بسیار است مانند سفیدرود در گیلان و زاینده رود در
اصفهان و کارون در خوزستان . قسمتی از آب باران و برف که در زمین فرو
میرود از جای دیگر بیرون میآید و آن را چشمه گویند رود از کوهستان خاکهای
ریز و درشت را با خود میآورد و بتدریج با انباشته شدن آنها زمین های تازه ای
بوجود میآید . قسمتهای سبز رنگ شکل جلگه را نشان میدهد خاک نرم جلگه
برای کشاورزی بسیار مناسب است .

جزیره شبه جزیره خلیج

بشکل بالا خوب نگاه کنید . خشکی های کوچک و بزرگی می بینیم که چهار جانب آنها را آب فرا گرفته است . این خشکی ها را جزیره میگوییم .
خشکی دیگری دیده میشود که از سه طرف در میان آب قرار دارد اما بوسیله زبانه ای از خاک بخشکی متصل است این خشکی را شبه جزیره می نامیم .
جای دیگری می بینیم که آب دریا در خشکی پیش رفته است که آنرا خلیج گوییم چون خلیج را از سه طرف خشکی فرا گرفته از اینجهت در موقع وزش باد آب آن از دریا آرامتر است بنابراین خلیج پناهگاه خوبی برای کشتیها میباشد .

بیابان کویر

سرزمین های بی آب و آبادی بیابان نامیده میشود بسیاری از جاهای روی زمین بیابان یا صحرا است .

در وسط کشور ما اراضی پهناوری دیده میشود که شوره زار و بی آب و علف است و هنگام بارندگی عبور از بعضی قسمتهای آن دشوار میباشد.
این قسم زمین را کویر مینامند که در شکل دیده میشود .

تاریخ هخامنشیان

کورش
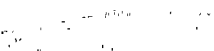
یکی از پادشاهان بزرگ هخامنشی و یکی از مردان نامدار کورش بود. کورش در کودکی تیراندازی و سواری را بسیار دوست میداشت و در این هنرها ماهر شد. نسبت بهمسالان و دوستان خود مهربان بود و هیچوقت فراموششان نمیکرد بدین سبب هنگام بزرگی دوستان و یاران فراوان داشت.

چون بپادشاهی رسید جنگهای بسیار کرد، بر وسعت ایران افزود و در آبادی کشور کوشید. پسر و خانوادهٔ کورش هم بعد از وی بسلطنت رسیدند چون یکی از اجداد کورش هخامنش نام داشت خاندان او را سلسلهٔ هخامنشی میگویند. کورش پادشاهی دلیر و مهربان بود چون کشوری رامیگرفت با مردم و پادشاه آنجا با مهربانی رفتار میکرد.
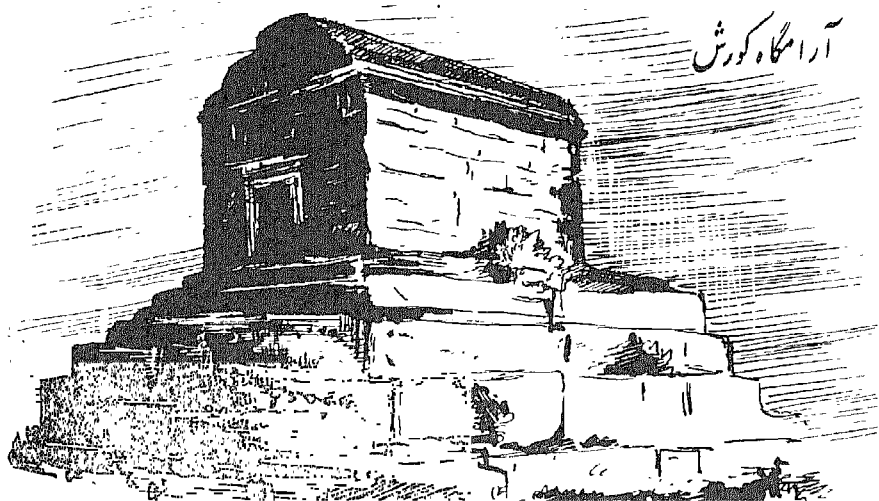
آرامگاه کورش

داریوش بزرگ

داریوش یکی از پادشاهان بزرگ سلسلهٔ هخامنشی است . هنگامیکه بپادشاهی رسید کشورهای تابع ایران شورش کرده بودند و این پادشاه با سختیها روبرو شد ، امّا همهٔ مشکلات را از پیش برداشت و در مدّتی کوتاه شورش ها را خوابانید[1] و کشور را دوباره آرام ساخت . پس از آن بآبادی کشور پرداخت و در این کار کوشش بسیار کرد . از کارهای مهم او ساختن راهها و بناهای بزرگ و محکم است . تخت جمشید که سر راه اصفهان بشیراز واقع شده و از بناهای باستانی[2] بسیار مهم ایران است بوسیلهٔ این پادشاه و پسرش خشایارشا ساخته شده است . داریوش با دشمنان ایران جنگهای بسیار کرد .

---

(۱) شورش را خوابانید یعنی آرام کرد (۲) قدیم

این پادشاه را بسبب کارهای بزرگی که انجام داده است داریوش بزرگ بنامند .

پرسش : اولین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی که بود ؟ چرا داریوش را بزرگ میگویند ؟ چه خدمتی بکشور کرد ؟
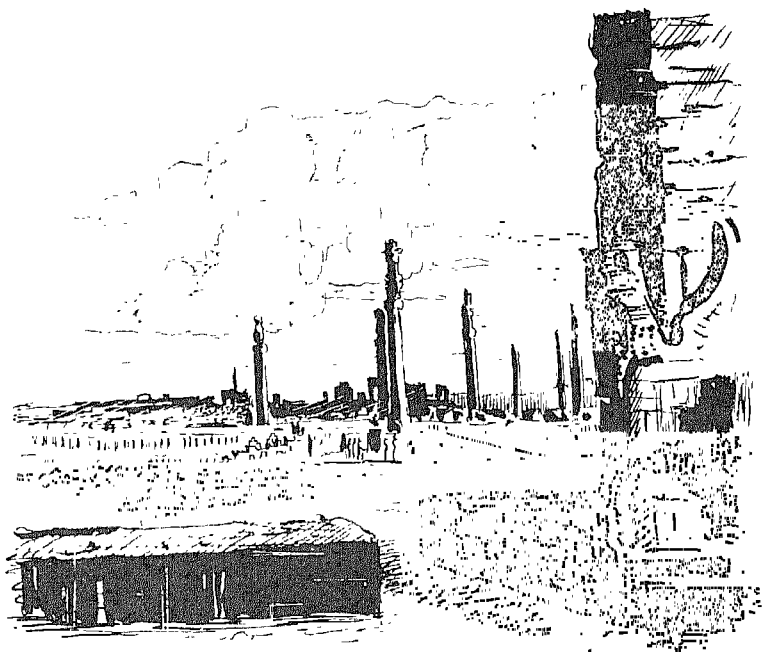
داریوش سوم و اسکندر

آخرین پادشاه دودمان[1] هخامنشی داریوش سوم بود . در زمان او اسکندر پادشاه یونان بایران حمله کرد ، داریوش پس از چند جنگ بر اثر خیانت[2] بعضی سرداران خود شکست یافت و تخت جمشید پایتخت قدیم ایران بتصرف اسکندر درآمد و آنجا را بکینه جوئی آتش زد .

داریوش پس از شکست خوردن از اسکندر برای جمع آوری قشون تازه بخراسان عقب نشینی کرد ولی در آنجا بدست یکی از فرمانداران محلّ کشته شد و با مرگ او خاندان هخامنشی منقرض[3] گردید (در حدود دو هزار و دویست سال پیش) پس از آن اسکندر و سردارانش مدّتی کوتاه بر ایران حکومت کردند .

پرسش : سبب شکست خوردن داریوش سوم از اسکندر چه بود ؟

---

(۱) خانواده و سلسله (۲) نادرستی (۳) پایان یافت

اشکانیان

چون اسکندر فرزندی نداشت پس از او سرداران‌اش جانشین او شدند .

جانشینان اسکندر در ایران مدّت زیادی حکومت نکردند زیرا مردم ایران بیگانگان را دوست نمیداشتند و زیر بار حکومت آنان نمیرفتند و پیوسته درصدد بیرون کردنشان بودند تا آنکه قومی از مردمان جنگی و دلاور ایران از خراسان سر بشورش برداشتند و با بیگانگان بجنگ پرداختند و آنان را بیرون راندند . از این قوم پادشاهانی برخاستند که چون نام همه اشک بود آنان را اشکانیان بنامند .

بزرگترین پادشاه این سلسله اُرُد « اشک سیزدهم » است . در زمان پادشاهی او رُومیان هوس گرفتن ایران را داشتند . سرداری رومی بکشور ما لشکر کشید امّا بدست یکی از سرداران اُرُد کشته شد .

دیگر از پادشاهان این سلسله فرهاد چهارم است که در زمان او حضرت عیسی « ع » بدنیا آمد .

تولّد[1] حضرت عیسی .ع . ابتدای تاریخ مسیحیان یا تاریخ میلادی است .
امسال از میلاد مسیح هزار و نهصد و شصت سال گذشته است .

مجسمه یک پارتی

---

(۱) بدنیا آمدن

در موقع تدریس این کتاب اگر سال میلادی تغییر کرده باشد آموزگاران گوشزد کنند .

ساسانیان

اشکانیان در اواخر سلطنت خود بسبب جنگهای خانوادگی و ناراضی بودن مردم ضعیف شدند . اردشیر بابکان که در این موقع بر قسمتی از فارس حکومت میکرد از اطاعت اشکانیان سرپیچید[1] و با اردوان پنجم آخرین پادشاه آن سلسله بجنگ پرداخت و او را مغلوب[2] ساخت. اردشیر سلطنت خاندان اشکانی را منقرض[3] کرد و خود بپادشاهی تمام ایران رسید. بعد از اردشیر اولاد او یکی بعد از دیگری بسلطنت رسیدند و سلسلهٔ تازه ای از پادشاهان ایرانی تشکیل شد . چون جد اردشیر ساسان نام داشت این سلسله را ساسانیان میگویند .

اردشیر با رومیان که در آن زمان نیرومند بودند و لشکر منظمی داشتند جنگید و آنان را شکست داد . این پادشاه در اصلاح اخلاق مردم و آبادی ایران کوشید و لشکر را مرتب و کشور را آرام ساخت .

اردشیر دین زردشت را مذهب رسمی ایران کرد .

---

(۱) نافرمانی کرد (۲) مغلوب ساخت ـ شکست داد (۳) منقرض کردن

پایان دادن و ازبین بردن

شاپور اوّل

پس از اردشیر مؤسّس[1] سلسلهٔ ساسانی پسرش شاپور اوّل بسلطنت رسید .

این پادشاه با رومیان جنگهای بسیار کرد و عاقبت آنانرا شکست داد . در یکی از جنگها امپراطور روم را که والرین نام داشت با عده‌ای از رومیان اسیر کرد . شاپور اسیران رومی را بساختن سدی بر رود کارون واداشت .

این پادشاه به آبادانی کشور بسیار علاقه‌مند بود . شهر شاپور که خرابه های آن در نزدیکی کازرون فارس باقی مانده از بناهای اوست .

شاپور مردی شجاع[2] و با اراده بود . مردم ایران بسیار او را دوست میداشتند .

پرسش : سرسلسلهٔ ساسانیان کیست ؟ شاپور اوّل کیست ؟ والرین که بود ؟ شاپور چگونه پادشاهی بود ؟ اسیران رومی را بچه کار واداشت ؟ کدام شهر از بناهای اوست ؟ کازرون کجاست ؟

---

(۱) بنیادکننده (۲) دلیر

شاپور دوم

یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی شاپور دوم است که هفتاد سال سلطنت کرد .

عربها او را شاپور ذوالاکتاف[1] لقب داده اند . شاپور هنگام مرگ پدرش هنوز متولد نشده بود و در آن موقع در خاندان ساسانی مردی که لایق پادشاهی باشد وجود نداشت بنابراین بزرگان کشور او را که هنوز در شکم مادر بود پادشاه خواندند . در زمان کودکی شاپور اوضاع کشور آشفته[2] بود و خصوصاً اعراب بجنوب ایران دست اندازی و قتل[3] و غارت میکردند .

چون شاپور بزرگ شد کشتیهائی بآبهای خلیج فارس انداخت و با اعراب جنگید و آنها را سخت تنبیه[4] کرد .

پس از این جنگ اعراب تا مدت زیادی جرأت تجاوز بایران را نداشتند .

شاپور با رومیان نیز چندین جنگ کرد و قسمتهائی را که پیش از او

---

(1) دارای شانه ها (2) پریشان (3) کشتن (4) مجازات

بدست رومیان افتاده بود پس گرفت .

در زمان سلطنت شاپور دوّم ایران بسیار نیرومند گردید .
شاپور ذوالاکتاف یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی است و او را شاپور کبیر[1] هم خوانده اند .

پرسش : ۱- شاپور چه وقت بپادشاهی رسید ؟

۲- در ایام کودکی شاپور کشور ایران در چه حال بود ؟

۳- اعراب چه کردند ؟

۴- شاپور با اعراب چه کرد ؟

۵- در جنگ با رومیان چه کرد ؟

۶- مدّت پادشاهی شاپور چند سال بود ؟

۷- شاپور دوم بچه لقب خوانده میشود ؟

---

(۱) بزرگ

انوشیروان عادل

بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ ساسانی خسرو[1] اوّل انوشیروان عادل است که از عدل و داد او داستانها میگویند .

این پادشاه با دشمنان خارجی ایران جنگهای بسیار کرد . در همهٔ آنها فاتح شد و افتخارزیادی برای کشور ما فراهم ساخت .

در زمان این پادشاه دو دسته از دشمنان ایران یکی ترکان در مشرق و دیگر رومیان در مغرب بقصد تصرّف کشور ایران باهم ساختند امّا انوشیروان هر دو گروه را شکست داد و رومیان را مجبور کرد که هرساله مبلغی باج[2] بایران بپردازند .

انوشیروان پادشاهی دانش دوست و هنرپرور بود چنانکه دانشمندان رومی را که بایران پناه آورده بودند با کمال احترام پذیرفت . بدستور او کتاب معروف کلیله و دمنه را با زحمت و هزینهٔ زیاد از هندوستان آوردند و بفارسی ترجمه کردند . دانشمندان ایران نیز خود فصلهائی بر آن کتاب افزودند دانشگاه بزرگ جندیشاپور در خوزستان در زمان این پادشاه

---

(۱) عرب خسرو را کسری میگوید (۲) نوعی از مالیات است

رونق گرفت . زراعت و تجارت هم در زمان این پادشاه پیش رفت .
حضرت رسول اکرم صلّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّم[1] پیغمبر مسلمانان در زمان این پادشاه ولادت یافت .

بنای باشکوه طاق کسری یا ایوان مدائن که ویرانهٔ آن در کنار دجله هنوز باقی است در زمان انوشیروان شروع شد و در زمان سلطنت خسرو پرویز بپایان رسید .

---

[1] درود و سلام خداوند براو و خاندان او باد .

بهرام گور

یکی از پادشاهان معروف سلسلهٔ ساسانی بهرام پنجم است . گفته اند که چون این پادشاه میل فراوان بشکار گورخر داشت او را بهرام گور نامیده اند .

بهرام با وجود دلبستگی بشکار و موسیقی و تفریحهای دیگر از کار غافل نبود . در زمان او قبایل[1] از ترکستان[2] بخراسان تاختند ، بسیاری از مردم آنجا را کشتند و اموال آنانرا بغارت بردند . بهرام بخراسان شتافت ترکان را مغلوب ساخت و آنان را از خراسان بیرون راند .

پرسش : ۱ - بهرام پنجم از پادشاهان کدام سلسله بود ؟

۲ - چرا او را بهرام گور میگویند ؟

۳ - در زمان او کدام طایفه بخراسان تاختند و چه کردند ؟

۴ - بهرام با غارتگران چه کرد ؟

---

(۱) قبایل : قبیله ها و طایفه ها (۲) ترکستان در شمال و مشرق خراسان است

یزدگرد سوّم

سلطنت خسرو پرویز نوادهٔ انوشیروان بیشتر بجنگ گذشت . جنگهای او گذشته از آنکه نفعی بایران نرسانید مملکت را نیز بی اندازه دوچار ضعف و ناتوانی کرد .

چون سلطنت بیزدگرد سوم رسید اوضاع کشور بسیار آشفته بود . یزدگرد با نیّتی پاک میخواست باین پریشانی سامانی بخشد امّا کوششهای او بجائی نرسید زیرا علاوه بر جنگهای پادشاهان پیش بلاهای تازه مانند طاعون و سیل بدبختی مردم و ضعف مملکت را افزون ساخته بود . در چنین موقع اعراب مسلمان بایران تاختند و نیروی عظیم یزدگرد را پس از چند جنگ مهم شکست دادند .

یزدگرد بسمت خراسان فرار کرد و در مَرو بدست آسیابانی کشته شد و سلسلهٔ بزرگ ساسانی منقرض گردید .

اعراب که بودند و عربستان کجا است؟

در جنوب غربی کشور ما شبه جزیرهٔ بزرگی است بنام عربستان . این شبه جزیره کم جمعیّت و غالب قسمتهای آن بیابان بی آب و علف است .

این شبه جزیره خیلی گرم و سوزان است و فقط در نواحی نزدیک دریا دارای آب هوای بهتر است . مردم این سرزمین بیشتر چادرنشین و بیابان گرد بودند و از راه گله داری و زراعت خرما و قهوه زندگی میکنند و در هر فصل از یک ناحیه بناحیهٔ دیگر کوچ میکنند . در صحرای عربستان چشمه های کوچکی هست که مردم صحرانشین چادرهای خود را در اطراف آن برپا میکنند و گله های خود را آنجا میچرانند . آبادیهای عربستان بیشتر نزدیک دریا بنیاد[1] شده است .

مکّه و مدینه از شهرهای معروف عربستان است .

اعراب چندین قبیله بودند که یکی از آنها قریش بود . این قبیله ها

---

(1) بنیاد شده : ساخته شده

بیشتر وقت خود را بجنگ با یکدیگر میگذراندند .

مکّه بزرگترین شهر مذهبی و تجارتی اعراب قبل از اسلام بود و قبیله های بُت پرست عرب در آنجا بُتهای خود را نگاه میداشتند و می پرستیدند و همه ساله در وقت مُعیّن بزیارت بُتهای خود و انجام دادن کارهای مذهبی بمکّه میرفتند .

بیشتر اعراب قبل از اسلام بُت پرست و مُشرک بودند و بتهای بزرگ آنان در مکّه بود ، کسیکه این قوم گُمراه و بُت پرست را بپرستش خدای یگانه راهنمائی فرمود و آنان را از پلیدیهای جاهلیت[1] نجات داد پیغمبر اسلام مُحمّد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله بود .

---

[1] جاهلیت : دورهٔ قبل از اسلام که اعراب در جهل و نادانی بسر میبردند .

حضرت محمّد «ص»

یکی از قبیله های معروف عرب قبیلهٔ[1] قریش بود . افراد این قبیله در مکّه و اطراف آن ساکن[2] بودند و بر خانهٔ کعبه ریاست داشتند . پیغمبر ما حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم از قبیله قریش است آن حضرت در سال چهلم پادشاهی انوشیروان عادل بدنیا آمد و شش ماهه بود که پدرش عبدالله درگذشت . جدش[3] عبدالمطّلب او را نگهداری کرد و پس از وفات عبدالمطّلب عموی حضرت محمّد «ص» ابوطالب سرپرستی او را عهده گرفت .

آن حضرت از پانزده سالگی مشغول تجارت و داد و ستد گردید در این کار راه پاکی و درستی پیمود و با امانت معروف شد و از طرف یکی از زنان بزرگ عرب بنام خدیجه برای تجارت بشام سفر کرد . در این سفر هم کمال درستی از او ظاهر شد . خدیجه را امانت وی خوش آمد و او را بشوهری برگزید .

حضرت محمّد «ص» در داد و ستد و معاشرت با مردم چنان با امانت

---

(۱) قبیله : طایفه - خانواده (۲) منزل داشتند (۳) پدر پدر - نیا

و راستی رفتار کرد که او را محمد امین گفتند و هر کس هر چیز قیمتی داشت
با مانت با و می سپرد .

پرسش : ۱ـ شخصی که سرپرستی پیغمبر را در کودکی بر عهده داشت کیست ؟

۲ـ حضرت پیغمبر از ۱۵ سالگی بچه کار مشغول شد ؟

۳ ـ چرا سفر شام کرد ؟

۴ ـ چرا خدیجه آن حضرت را بشوهری برگزید ؟

۵ ـ بچه سبب او را امین گفتند ؟

بعثت حضرت محمّد «ص»

حضرت محمّد «ص» از آغاز جوانی از بُت و بُت پرستی بیزار بود . در
چهل سالگی از طرف خداوند بپیغمبری برگزیده شد و مأمور گشت که مردم را
بتوحید یعنی پرستش خدای یکتا دعوت کند .

اوّل کسیکه این دعوت را قبول کرد و بحضرت گروید خدیجه بود سپس
حضرت علی علیه السّلام فرزند ابوطالب که در آن موقع یازده ساله بود بآن
حضرت ایمان آورد .

چندی بعد پیغمبر «ص» دعوت را علنی[2] فرمود و آشکارا مردم را بدین
اسلام میخواند . در ابتدا مردم مکّه و خاندان قریش با پیغمبر «ص» بد
رفتاری نمودند و حتّی قصد جان او کردند . حضرت ناگزیر آهنگ بیرون رفتن
از مکّه کرد و بدعوت بعضی از مردم مدینه که تازه مسلمان شده بودند بآنشهر رفت .
سفر پیغمبر «ص» را از مکّه بمدینه هجرت میگویند و ابتدای تاریخ ما مسلمانان
است . امسال سال ۱۳۳۹ هجری شمسی یعنی هزار و سیصد و سی و نهمین
سال هجرت پیغمبر «ص» از مکّه بمدینه میباشد .

---

(۱) برگزیده شدن بپیغمبری (۲) ظاهر - آشکار

پیشرفت اسلام پس از هجرت پیغمبر

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم در مدینه یاران و پیروان زیاد یافت و کار او در دعوت[1] مردم بدین اسلام قوت[2] گرفت . چون دشمنان اسلام که بیشتر در مکّه بودند برای پذیرفتن این دین سرسختی میکردند از طرف خداوند بپیغمبر «ص» امر شد که با بت پرستان و دشمنان دین بجنگ پردازد . پیغمبر «ص» چندین جنگ با دشمنان اسلام کرد عاقبت برکّه دست یافت و بتهای خانهٔ کعبه را از بین برد و بجای بت پرستی پرستش خدای یگانه را معمول ساخت .

از آن پس آوازهٔ اسلام و مسلمانان بهمه جا رسید و چیزی نگذشت که بیشتر مردم عربستان اسلام آوردند .

پیغمبر در سال یازدهم هجرت در مدینه رحلت[3] فرمود .

قبر آنحضرت در مدینه زیارتگاه مسلمانان جهان است .

---

(۱) خواندن (۲) بالاگرفت - نیرو گرفت (۳) وفات

آموزگاران بپایان سال دهم شاگردان سال قمری را نیز گوشزد کنند و بگویند که امسال مطابق کدام سال قمری میباشد .

اخلاق وصفات پیغمبر اکرم ص

حضرت محمّد صلی الله علیه وآله وسلّم در اخلاق نیکو نظیر نداشت وتمام صفات خوب در او جمع بود :

برای راهنمائی مردم هرگونه رنج وزحمت را تحمّل میکرد .

در مهربانی وخوشرفتاری با کوچک وبزرگ بی مانند بود .

فقیران می نشست وبرمیخاست وبا آنان هم غذا میشد .

یتیمان را نوازش وبیماران را عیادت[1] میفرمود . بحدّی گذشت داشت که از دشمنان هم کینه در دل نمیگرفت بلکه با نیکی وبخشش دشمنان را دوست وسرکشان را رام میساخت ، واز تجمّل[2] بیزار بود و لباس ساده میپوشید .

با مقام بلندی که داشت بسیار با حیا وفروتن بود . هر قدر مقام ظاهری او بالاتر میرفت بر فروتنی او افزوده میشد .

در سلام کردن بر کوچک وبزرگ پیشی میگرفت . پیران ودانشمندان

---

(۱) دیدار بیمار (۲) ظاهر آرائی

رابسیار حرمت مینهاد . خشم خود را فرو میخورد .
از غیبت ، دروغگوئی ، سخن چینی ، فریب دادن
ترشروئی ، تکبر ، گفتن کلمات زشت و ناهنجار[1] دوری میجست .
شبها را در عبادت و راز و نیاز با آفریدگار جهان بسر میبرد . همیشه از خدا میخواست
که او را در کار خوب کومک کند و از کار بد باز دارد . با اهل خانه در کارها
یاری میکرد . مردم را بمساوات و برابری و عدل و داد میخواند .
این اخلاق و صفات نیک مردم را شیفتهٔ او ساخت و دین و آئین او
بزودی رواج یافت .

---

(۱) زشت ـ زننده

تعلیمات دینی

دین اسلام

دستورهائیکه پیغمبران از جانب خدا برای مردم میدهند تا در زندگانی سعادتمند شوند دین نامیده می‌شود .

دین اسلام هم همان تعلیماتی است که پیغمبر بزرگ اسلام برای راهنمائی بشر آورده است .

دین اسلام دارای اصول و فروعی است وچون اصول بمعنی ریشه ها و فروع شاخه ها است قسمتهائی که بدون آن نمیتوان مسلمان بود اصول دین است . توحید ، نبوت و معاد اصول دین ، عدل و امامت اصول مذهب وجمعاً توحید ، عدل نبوت ، امامت و معاد پنج اصل دین و مذهب ومعنی آنها بدین قرار است .

۱ـ توحید یعنی خدا یکی است و شریکی ندارد .

۲ـ عدل یعنی خدا عادل است .

۳ـ نبوت یعنی خدا پیغمبران را برای راهنمائی مردم فرستاده است .

۴ـ امامت یعنی بعد از پیغمبر امامانی هستند که دین را بمردم بیاموزند .

۵ـ معاد یعنی همه بعد از مردن زنده می‌شوند و پاداش کارهای نیک و کارهای بد خویش را می‌بینند .

امام (پیشوای دین)

کسی که بخواهد دستور های دین را بداند و با آنها عمل کند لازم است امام را بشناسد ، از امام پیروی کند و آنچه او میگوید اطاعت نماید .

از پیغمبر (ص) چنین نقل شده : (هرکس بمیرد و هنوز امام خود را نشناخته باشد در گمراهی بسر برده و نادان مُرده است .)

بعد از پیغمبر امام مردم را براه راست رهنمائی میکند .

دین خدا را بمردم میآموزد . خداشناسی و خداپرستی را در میان مردم رواج میدهد .

امام همیشه راست میگوید ، کار نیک بجا میآورد . از کارهای بد دوری میگزیند .

امام بهمهٔ احکام دین دانا و در همه وقت پرهیزکار است .

امام بمردم مهربان و در راه خدا فداکار است .

امام های ما دوازده اند که اول آنها علی (ع) است .

۱- حضرت علی علیه السّلام

علی علیه السّلام[1] فرزند ابوطالب و پسر عمّ حضرت رسول «ص» است. آنحضرت ۲۳ سال قبل از هجرت، در سیزدهم ماه رجب بدنیا آمد. او در میان مردان اوّلین کسی است که به پیغمبر ایمان آورد و با او نماز خواند.

حضرت علی «ع» پیشوای مسلمانان و امام اوّل شیعیان است. او تربیت شدهٔ پیغمبر اکرم و داماد آن حضرت بود. علی علیه السّلام در راه حمایت[2] رسول[3] خدا و پیشرفت دین اسلام فداکاریها و جانفشانیهای بسیار کرد.

حضرت علی «ع» بواسطهٔ ایمان کامل و صفات حمیده[4] ای که داشت نزد پیغمبر «ص» بالاترین مقام را دارا شد بطوریکه او را برادر خواند و بجای خود برگزید[5]. پس از رحلت حضرت رسول ابوبکر و سپس عمر و عثمان خلیفهٔ مسلمین شدند علی علیه السّلام پس از عثمان بخلافت نشست.

---

(۱) سلام بر او باد (۲) محافظت - نگاهداری (۳) فرستاده (۴) صفتهای پسندیده (۵) انتخاب کرد

علی «ع» در زمان خلافت خود در مصرف[1] بیت المال[2] مسلمین بجدّی دقت میفرمود که بنزدیکان و خویشان خود هم دیناری بیشتر از حقشان نمیپرداخت و حکومت[3] ظالم را بر مردم برای یک لحظه[4] هم روا نمیداشت .

اینگونه رفتار باعث[5] شد که مردم نفع[6] پرست چون از شجاعت و حق پرستی آن حضرت بیم داشتند با او دشمن شدند و پنهانی در انداختن او کوشیدند . عاقبت شخصی بنام عبدالرّحمن بن مُلجم در ماه رمضان سال چهلم هجرت در مسجد هنگام نماز ، ضربتی بر او وارد ساخت و در نتیجه آن بزرگوار شهید شد .

حضرت علی «ع» در شجاعت بیمانند بود امّا فقط در راه خدا شمشیر میکشید .

در دانش و فضیلت[7] نظیر نداشت ؛ سخنان آن حضرت در کتاب نهج البلاغه بهترین گواه تقوی و فکر بلند اوست . در کَرَم[8] و

---

(۱) خرج کردن (۲) مالی که بهمه مسلمانان تعلق دارد (۳) فرمانروائی (۴) زمان بسیار کوتاه (۵) سبب (۶) سود (۷) صفت نیکو (۸) بزرگواری

بخشش برهمه مقدّم بود و هرچه بدستش میرسید بینوایان میداد با یتیمان راسرپرستی میکرد با درنظراو زر[1] وسیم[2] ارزش نداشت چنانکه دشمنانش هم تصدیق کرده اندکه درنزد علی «ع» کوه زروپرکاه یکسان بوده است ، از حیله ونیرنگ[3] برکنار بود و در راه پیشرفت دین از هیچ مشکل نمیهراسید[4] .

بطور خلاصه آن حضرت در رفتار و صفات نیکو نمونهٔ کامل انسانیت و مسلمانی است .

---

(۱) طلا (۲) نقره (۳) مکروخُدعه (۴) نمیترسید

۲- امام حسن علیه السّلام

خداپرستی و پاکدامنی و خوشخوئی حضرت حسن(ع)، در زمان خودش از همه مردم بیشتر و بالاتر بوده است.

امام حسن(ع) بیست و پنج بار پیاده بمکه مشرف شده است.

دو یا سه بار دارائی خود را در راه خدا بافقرا قسمت کرد؛ نیمی از هرچه داشت بمستمندان داد و نیمی برای خود نگهداشت حتّی از دو جفت کفش خود، جفتی راکه بهتر بود بفقیر میداد و جفت دیگر را برای خود نگاه میداشت.

۳- امام حُسین علیه السّلام

در اخلاق نیک و صفات پسندیده هیچکس با حضرت امام حُسین(ع) برابر نبوده است.

در همه دنیا کسی مانند حُسین(ع)، برای نگهبانی دین و پشتیبانی از حق و برانداختن ظلم و رواج عدل فداکاری و از خودگذشتگی نداشته است.

حُسین(ع)، بنیازمندان و بیچارگان بسیار همراهی میکرد که آبروی آنان نریزد.

شخصی نزد امام حُسین(ع)، رفت تا از آن حضرت حاجتی بخواهد؛ حضرت

برای اینکه آن شخص خجالت نکشد فرمود : حاجت خود را بزبان نگو و آنچه میخواهی بنویس آن شخص نوشت که فلان کس پانصد دینار از من طلب دارد و بسختی از من مطالبه می کند چون من اکنون ندارم و نمیتوانم بدهم با و بفرما مرا مهلت دهد تا قرض خود را تهیّه و ادا کنم .

حضرت امام حسین(ع) پس از خواندن نامه بخانه رفت و هزار دینار آورد و گفت پانصد دینار از آن را بطلبکار خود بده و پانصد دینار دیگر را برای زندگانی خویش سرمایه ساز .

آنگاه فرمود : « جز از سه کس حاجت مخواه :

کسی که دین داشته باشد .

کسی که مروّت و مردانگی داشته باشد .

کسی که باشرف و بزرگوار باشد .

از سخنان آن حضرت است :

۱- مرگ با عزّت بهتر است از زندگانی در ذلّت .

۲- مرگ بهتر است از ننگ و ننگ بهتر است از رفتن بدوزخ .

۴ - امام زین العابدین علیه السّلام

حضرت امام زین العابدین (ع)، بیشتر اوقات بعبادت و دستگیری از بیچارگان مشغول بود .

صد خانواده از فقیران مدینه را خرج میداد . هنگام ناهار و شام کودکان یتیم و مردم زمین گیر و بینوایان از کار افتاده را بر سر سُفرهٔ خود می نشانید و خود با نان غذا میخورانید .

زین العابدین (ع)، وقتی جوانان را میدید که بتحصیل علم مشغولند آنان را بخود نزدیک میساخت و چنین میگفت : آفرین بر شما ! شما ذخیره و گنجینه های دانش هستید اگر نسبت بمردم امروز کوچک بنظر میآیید بزودی بزرگان مردم آینده خواهید بود .

۵ - امام محمّد باقر علیه السّلام

حضرت باقر (ع)، در زمان خود از همه کس عالمتر بوده و یکی از دانشمندان بزرگ درباره اش گفته است : « بزرگترین علما در برابر آن حضرت مانند کودکی بود در برابر استاد خود . »

از سخنان آنحضرت است :

۱- من کسی راکه در کارهای دنیا تنبل باشد دوست ندارم ، زیرا هرکس در کار دنیا تنبل باشد در کار آخرت تنبل تر است .

۲- تا گیاهی را نشناسی که چیست بو مکن و مخور .

۳- از ظرفی که نمیدانی در آن چه بیباشد میاشام .

۴- جز با کسی که بشناسی بسفر مرو و از آدم ناشناس برحذر باش .

۶- امام جعفر صادق علیه السلام

حضرت صادق (ع) مسائل دین را بیشتر از همه روشن ساخته و بسیار کس را دین و دانش آموخته و پرورش داده است .

شاگردان آن حضرت در حدود چهار هزار نفر بوده و از آن بزرگوار علم فرا گرفته اند . حضرت صادق (ع) مانند امامان دیگر کار میکرد و کسانی را که برای تحصیل معاش بکار میپرداخته اند دوست میداشته و تشویق میفرموده است .

شخصی گفته است یکی از روزهای گرم تابستان دیدم حضرت صادق (ع) در باغ خود کار میکند ، گفتم با مقام بلندی که تر انزد خدا است و با خویشاوندی نزدیکی که با پیغمبر (ص) داری آیا باید در روزی باین گرمی خود را چنین بزحمت افکنی

پاسخ داد : من از خانه بیرون آمده ام که کار کنم و معاش خود را بدست آورم تا از کسانی مانند تو بی نیاز گردم .

دیگری گفته است : حضرت صادق(ع) را دیدم لباس کار برتن و بیلی در دست دارد و در بوستان خود در حالی که عرق میریزد بکار مشغول است گفتم : فدایت شوم بیل را بمن بده تا کار ترا انجام دهم گفت من دوست دارم که مرد در راه تحصیل معاش ، خودش کار کند و از گرمای آفتاب آزار ببیند .

از سخنان حضرت صادق(ع) است :

۱- در کارها تأمل کن و تا کاری را درست نسنجی بآن اقدام مکن .

۲- مؤمن باید عزت خود را نگهدارد و حق ندارد خود را خوار و ذلیل سازد .

۳- خدا خواب زیاد و بی کاری را دشمن می دارد .

۷- امام موسی کاظم علیه السلام

صفات پسندیدهٔ حضرت کاظم(ع) نیز زیاد است .

امام موسی کاظم(ع) ، شبها زنبیلی پر از خرما و آرد و مقداری پول برمیداشت و بدرخانه های فقیران مدینه میبرد و بطوری که او را نشناسند بآنان میداد .

از سخنان آن حضرت است :

۱ـ از خدا بترس وحق بگو گرچه هلاک تو در آن باشد زیرا عاقبت نجات تو در آنست .

۲ـ از خدا بترس و باطل را واگذار گرچه نجات تو در آن باشد زیرا عاقبت هلاک تو در آنست .

۳ـ کسی که در زندگانی میانه روی وقناعت داشته باشد نعمت برایش میماند و کسی که زیاده روی واسراف کند خدا نعمت را از او میگیرد .

۸ـ امام رضا علیه السّلام

یکی از بزرگان در بارهٔ حضرت رضا(ع) چنین گفته است :

«هرگز کسی از آن حضرت آزاری ندید . هیچگاه بزیردستان و خدمتگزاران خود فحش نداد و با ایشان بد نگفت .

هیچوقت ندیدم که آب دهان بیرانداز . هرگز ندیدم بصدای بلند بخندد ، خنده اش تبسم بود وبس .

هرگاه در خلوت بود و سفره برایش گسترده میشد همه خدمتگزاران تا دربانان و

کهتران را بر سر سفرهٔ خود می نشانید و با آنان غذا میخوراند .

کم میخوابید ، بیشتر شبها تا صبح بیدار و بعبادت پروردگار مشغول بود . بسیاری از روزها روزه میداشت .

بمردم زیاد بخشش میکرد . در شبهای تاریک بی آنکه کسی آگاه شود بدر خانهٔ بینوایان و فقیران میرفت و از آنان دستگیری میکرد ..... "

حضرت رضا (ع) وقتی میخواست غذا بخورد میفرمود قدحی بزرگ میآوردند از هر غذایی مقداری در آن میریخت و چون ظرف پر میشد میفرمود آنرا برای فقیران ببرند آنگاه خودش بغذا خوردن شروع میکرد .

از سخنان حضرت رضا (ع) است :

۱- دوست هرکس عقل او و دشمن هرکس جهل اوست .

۲- مهربانی با مردم ، نیمی از خردمندیست .

۳- خدا قیل و قال و تباه ساختن مال و بسیاری سؤال را دشمن می دارد .

۹- امام محمّد تقی علیه السّلام

از حضرت جواد (ع) (امام محمّد تقی)، در همان زمان کودکی کراماتی زیاد ظاهر شده است؛ با دانشمندانی بزرگ در مسائل علمی مباحثه میکرده و بر آنان غلبه مییافته است.

از سخنان آن حضرت است:

۱- مؤمن وقتی عزّت دارد که از مردم بی نیاز باشد.

۲- با مردم بد ذات و شریر همنشینی مکن زیرا آدم شریر مثل شمشیر است که دیدارش خوش آیند و آثارش ناپسند است.

۱۰- امام علی نقی علیه السّلام

صفات خوب حضرت هادی (ع) (امام علی نقی) نیز مانند پدران بزرگوارش بسیار است.

از سخنان آن حضرت است.

۱- کسی که خودخواه و خودپسند باشد مردم بر او خشمناک خواهند بود.

۲- جاه و جلال در دنیا بمال و در آخرت باعمال است.

۳- از کسی که با او صفا نداری، صفا مخواه و از آنکه با او وفا نمیکنی وفا مجوی و از کسی که درباره اش بدگمانی نصیحت انتظار مدار؛ زیرا قلب دیگران با تو، مانند قلب تو با آنان است.

۱۱ - امام حسن عسکری علیه السّلام

حضرت عسکری (ع) نیز صفات نیک بسیار دارد و کرامات زیاد از آن حضرت ظاهر گشته است.

حضرت امام حسن عسکری (ع)، بیشتر اوقات در زندان خلیفهٔ عباسی بوده است کسانی را که بر زندانبانی آن حضرت میگماشته اند اشخاصی بدذات و شریر بوده اند تا بر آن حضرت سختگیری و درشتی کنند لیکن همان اشخاص با خلاق و علم و عبادت آن بزرگوار شیفته میگشته و بکلی اخلاق آنان تغییر مییافته و از نیکان میشده اند.

از سخنان حضرت عسکری (ع) است:

۱- اظهار شادمانی در نزد شخص غمگین از ادب دور است.

۲- بخشش را حدّیست که چون از آن بگذرد اسراف باشد، و دور اندیشی را اندازه ایست که هرگاه از آن بگذرد ترس باشد: اقتصاد را مقداریست

که اگر از آن بگذرد بخل باشد ؛ دلیری را حدیست که چون از آن تجاوز کند بی باکی باشد .

۱۲ - امام زمان عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَه

حضرت امام عصر (ع) از هنگام وفات پدر بزرگوارش غائب شده و بحسب اخباری زیاد که از حضرت پیغمبر (ع) و از ائمهٔ اطهار رسیده زمانی ظهور خواهد کرد که همه جا را جور و ستم فرا گرفته باشد و چون آن حضرت ظاهر گردد خداپرستی و دُرستی حکمفرما می شود و جهان از عدل و داد پُر میگردد .

پیروان مذهب و اهل ایمان باید پیوسته ظهور آن بزرگوار را انتظار کشند و برای جانفشانی در رکابش آماده باشند .